



در مکتب اهل بیت علیهم السلام (۴۳)

نگاهی نو به عبدالله بن سبا

گروه پژوهش و پاسخ به شبهات

مترجم:

کاظمی حاتمی طبری

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام

سرشناسه	: حیدر، اسد
عنوان قراردادی	: عبدالله بن سبأ من منظور آخر. فارسی.
عنوان و نام پدید آور	: نگاهی نو به عبدالله بن سبأ / تألیف گروه پژوهش، اسد حیدر؛ ترجمه کاظمی حاتمی طبری، تهیه کننده اداره ترجمه معاونت فرهنگی.
مشخصات نشر	: قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۴۳۵ ق. = ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۸ ص.
فروست:	: در مکتب اهل بیت علیهم السلام؛ ۴۳
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۳۱۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع	: عبدالله بن سبأ، - ۴۰ ق.
موضوع	: غلامه شیعه
شناسه افزوده	: کاظمی حاتمی طبری، مترجم.
شناسه افزوده	: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام. معاونت فرهنگی. اداره ترجمه
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۹۶۰۴۱ ح ۲ / س ۲۴۱/۸ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۵۳۸



■ در مکتب اهل بیت علیهم السلام - ج ۴۳

● نگاهی نو به عبدالله بن سبأ.

تألیف: گروه پژوهش، اسد حیدر.

ترجمه: کاظم حاتمی طبری.

تهیه کننده: اداره ترجمه معاونت فرهنگی.

ویراستاری: امر... نصیری .

صفحه آرایی و تصحیح: قاسم البغدادی.

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.

نوبت چاپ: اول .

چاپخانه: نگارش .

سال نشر: ۱۳۹۳ هـ. ش. / ۱۴۳۵ هـ. ق .

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۳۱۳-۸

شابک دوره‌ای: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۲۷۰-۴

حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است.

آدرس: قم، بلوار جمهوری، نبش کوی ۶ تلفن: ۰۲۵ - ۳۲۱۳۱۳۰۶ - ۱۰

تهران، بلوار کشاورز، مقابل پارک لاله، شماره ۲۴۸، تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۹۵۰۸۲۷

www.ahl-ul-bayt.org

www.abwacd.ir

info@ahl-ul-bayt.org

www.abna.com



أَهْلَ الْبَيْتِ

فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ

إِنَّمَا يَرَى اللَّهُ

لِيُزْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

وَيُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا

سُورَةُ الْأَحْزَابِ / آيَةٌ : ٣٣

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت

دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

أَهْلَ الْبَيْتِ

فِي السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ

كِتَابَ اللَّهِ وَعَنْتِي أَهْلَ بَيْتِي

مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا

«الصحیحاح ولسیٰ احمد»

همانا من در میان شما دو شیء گرانبها را باقی می گذارم؛
که تا وقتی به آنها چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نشوید.

فهرست مطالب

سخن مجمع.....	۹
مقدمه.....	۱۳
مقدمه مجمع.....	۲۱
پیش در آمد.....	۲۵
[برخی از باطل گویان].....	۳۱
۱ - ابوزهو.....	۳۱
۲ - محمد ابوزهره.....	۳۳
۳ - احمد امین.....	۳۷
۴ - خطیب.....	۳۹
از کجا؟ به کجا؟.....	۴۵
مدینه منوره.....	۵۳
مأخذ [افسانه عبدالله بن سبا].....	۵۹
اخبار طبری.....	۶۴
سند [افسانه عبدالله بن سبا].....	۶۹
رجال سند [افسانه عبدالله بن سبا].....	۷۳
تحقیق [پیروان راویان طبری].....	۷۹
سری کیست؟.....	۸۰
شعیب کیست؟.....	۸۴

- ۸۴..... سیف کیست؟
- ۸۵..... عطیه کیست؟
- ۸۶..... سیف بن عمر، در ترازوی نقد.....
- ۹۹..... سخن کوثری.....
- ۱۰۲..... پاسخ به کوثری از زبان خود او.....
- ۱۰۹..... [احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف اباذر، عمار، و زید بن صوحان].....
- ۱۰۹..... ۱ - ابوذر غفاری.....
- ۱۱۳..... ۲ - عمار بن یاسر.....
- ۱۲۰..... ۳ - زید بن صوحان.....
- ۱۲۵..... چکیده بحث.....

سخن مجمع

«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام]... معرفی مکتب اهل بیت علیهم السلام است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم، چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۲۸ / ۵ / ۱۳۸۶)

مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که تبلور اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و متکی بر منبع و حیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استحکام و برهان برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: « فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبْعُونَا » [شیخ صدوق رحمته الله، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲: ۲۷۵]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه ی اطهار علیهم السلام و نیز مجاهدت هزاران جهادگر عرصه های علم و فرهنگ در طول قرون گذشته و حال، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی رحمته الله و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبان اهل بیت علیهم السلام

گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) در سال ۱۳۶۹ شمسی / ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام و حمایت از پیروان اهل بیت علیهم السلام در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت علیهم السلام در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است.

این اثر با هدف معرفی معارف اهل بیت علیهم السلام و پاسخ به شبهات مخالفین به ویژه وهابیان و سلفی‌ها تهیه شده و حاصل تلاش علمی و پژوهشی گروهی از پژوهشگران و نویسندگان فرهیخته و صاحب نظر و ارجمند می باشد.

در اینجا بر خود لازم می دانم از دبیر کل محترم مجمع، حضرات اعضای محترم شورای کتاب، مدیران محترم اداره کل پژوهش و ترجمه، رئیس محترم گروه مطالعات بنیادی، دبیر محترم شورای

کتاب و گروه مطالعات بنیادی، مترجمین عزیز و همکاران اداره‌ی ترجمه تقدیر و تشکر نمایم. همچنین از برادرانی که در ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ این کتاب تلاش کردند، تشکر می‌کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت دارم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه‌ی معارف اهل بیت علیهم‌السلام در سراسر جهان، از دیدگاه‌ها و پیشنهادهای اساتید، فرهیخته‌گان، صاحب نظران و پژوهش‌گران ارجمند استقبال می‌کند تا زمینه‌های بسط و گسترش هرچه بیشتر معارف اهل بیت علیهم‌السلام فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت

مهدی عجل‌الله‌فرجه.

نجف لک زایی
معاون امور فرهنگی

مقدمه

وحدت، همبستگی، اتحاد و انسجام، از اصول عقلانی و برخاسته از اعماق سرشت انسانی است؛ هم چنان که یک اصل ثابت، مسلم و همیشگی دین مقدس اسلام نیز بوده و هست و تحقق آرمان های آفرینش و نیل به اهداف عالی آن در این راستا قابل دسترسی است و قطعاً هیچ قوم و آحاد جامعه ای، در جنگ و فتنه، نزاع و تفرقه، به خیر و سعادت و کمال انسانی، نخواهد رسید.

امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بَفُرْقَةٍ خَيْرًا مِّمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ».^(۱)

«خداوند سبحان، نه به گذشتگان و نه به آیندگان، با تفرقه و جدایی

خیری را عطا نکرده و نمی کند».

در سایه وحدت و یک دلی است که جامعه به آرمان ها و پله های ترقی، گام نهاده و زیباترین استحکامات را بر سرتاسر جامعه حاکم می کند و محبت و صمیمیت و صلح و صفا را می گستراند.

از این رو، می بینیم قرآن کریم با لحن محکم و با هدف هدایت، چنین می

فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ
أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ
النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.^(۲)

۱ - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶.

۲ - آل عمران: ۱۰۳.

«همه با هم، به حیل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید و یاد بیاورید آن زمانی را که با هم دشمنی می کردید. پس خداوند دل های شما را به هم نزدیک کرد و الفت و برادری بر شما حاکم نمود و (نیز) یاد بیاورید آن زمانی را که شما، در لبه پرتگاه آتش قرار داشتید، پس خداوند شما را از آن نجات داد و خداوند این چنین آیات خود را تبیین می کند، شاید به هدایت دست یابید».

و نیز پیامبر اکرم؛ حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً»^(۱).

«نسبت فرد با ایمان با مؤمن دیگر، همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از ساختمان، جزء دیگر را نگه داشته و محکم می نماید».

و نیز حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

«المؤمن أخو المؤمن، كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده»^(۲).

«مؤمن برادر مؤمن است، مانند آنکه یک جسد می باشند؛ اگر عضوی از آن به درد آید، درد و رنج آن به دیگر اعضاء خواهد رسید».

بنابر این تفرقه، کینه توزی، نزاع و خونریزی، هرگز مشروعیت و مصونیت نداشته و از کبائر و زشتی هاست که وجدان و عقل سلیم، آن را بی اساس و بی فرهنگی معرفی کرده و در دین اسلام هم شدیداً مورد نکوهش و توبیخ قرار گرفته و مرتکب آن را به عذاب الهی، وعده داده است.

جهالت جاهلان و دسیسه دسیسه گران و فتنه انگیزان، در طول تاریخ مسلمین، کوشیده است که وحدت صفوف و یک پارچگی مسلمین، به جنگ و

۱ - اصول کافی ۱۶۶/۲؛ نهج الفصاحه: ۷۷۹؛ کنز العمال: ۱/۴۱۱.

۲ - بحار الأنوار: ۱۴۸/۶۱.

خون ریزی تبدیل شده و کینه و بغض و بد بینی و آتھام به خروج از دین و ورود در شرک را گسترش دهد. بنابر این بر مسؤلان و رهبران امت و برآحاد جامعه اسلامی، فرض و حتم است که اجازه ندهند چنین فضائی بر جامعه اسلامی حاکم گردد و در نتیجه ذخائر و ثروت های امت اسلام، توسط مستکبران روزگار و کافران خوش رنگ و نگار و صاحبان تراست ها و کارتل ها به راحتی و سهولت، غارت شود.

ما پیروان اهل بیت علیهم السلام، بر خود لازم می دانیم جهت وحدت بیشتر مسلمین و زدودن موانع این اتفاق و انسجام، نسبت های ناروائی که در طول تاریخ، به ویژه در این سال های اخیر، به مکتب اهل بیت علیهم السلام و به صورت ناجوانمردانه نسبت داده شده، از خود دور کنیم و با تمام وجود، از این تهمت ها و نسبت ها توسط تکفیری ها و جریاناتی که آلت دست انگلیسی ها، صهونیست ها، و غارتگران امریکا و ... هستند، اعلان انزجار و تبری بجوییم.

از باب نمونه:

۱ - ما که کتاب آسمانی مصون از تحریف، یعنی قرآن کریم را تنها کتاب همه مسلمین و بدون آن که کم و زیاد شده باشد و عیناً، همان قرآن کریم حضرت خاتم الأنبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ثقل اکبر و سرتاسر آن را داعی توحید و یکتاپرستی می دانیم؛

- ما که بزرگ ترین موفقیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نفی بتها (اصنام) و نفی عبادت لات و عزی و اعلان و تحقق کلمه توحید «لا إله إلا الله» می دانیم؛
- ما که خطبه های غرآی توحیدی مولی الموحدين امیر المؤمنین علیه السلام را
- شبانه روز - در مراکز آموزشی و پژوهشی، دانشگاه ها و حوزه ها و محافل علمی و تربیتی مان به تلاوت و تدریس و استضاءه می نشینیم؛

– ما که در مساجد و مراکز عبادتی مان، متون سراسر توحید اهل بیت پیامبر ﷺ را همانند دعای کمیل از امام علی ﷺ، دعای عرفه از امام حسین ﷺ و دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجاد ﷺ و ده ها دعای توحیدی دیگر تلاوت می شود و طنین انداز است:

«... مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ... عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ...
مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ...»^(۱)

– ما که هزاران اثر معرفتی و توحیدی همچون کتاب توحید شیخ اقدم «صدوق» را داریم، ما که ...

با همه این اوصاف، به صورت جاهلانه و مزورانه و مزدورانه به هدف بدبین کردن سایر مسلمین ناجوانمردانه به شرک متهم شده و می شویم!!! (فما لهم كيف يحكمون)!!!

۲ – اعتقاد به امام مهدی ﷺ و مهدویت، ریشه قرآنی دارد و مذاهب و فرق اسلامی – روی هم رفته – به آن اعتراف دارند تا جایی که انکار آن را موجب قتل منکر آن دانسته اند.^(۲)

و نیز جایگاه رفیعی از سنت و معرفت اسلامی را برای آن حضرت ذکر کرده اند و قاطبه علمای اهل بیت ﷺ و بسیاری از علمای مذاهب اسلامی، روایات و احادیث و اخباری که در شأن و ولادت آن حضرت است، مورد تصریح و تصحیح و اعتراف قرار داده اند؛ مانند صاحب سنن ترمذی، قرطبی مالکی، ابوجعفر عقیلی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، حاکم نیشابوری، بیهقی، ابن اثیر، بغوی، ابن قیم، ذهبی، تفتازانی، ابن کثیر دمشقی، جزری شافعی، عبدالوهاب شعرانی، متقی هندی، عبدالباقی زرقانی، سفارینی حنبلی، محمد امین

۱ – بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵ (بخشی از دعای عرفه).

۲ – همانند ابن حجر هیتمی شافعی، شیخ صباي حنفی، خطابی مالکی، یحیی حنبلی و...

سویدی، شوکانی، مؤمن شبلنجی، قنوجی بخاری، کتانی مالکی، خضر مصری، غماری شافعی، ناصر الدین البانی، ابوالعلی مودودی، کمال الدین ابن طلحه شافعی، یاقوت حموی، ابو نعیم اصفهانی، ابن جوزی حنبلی، گنجی شافعی، جوینی شافعی، ابن علی شافعی همدانی، حمد الله مستوفی، ابن شحنة حلبی حنفی، خواجه پارسا حنفی، ابن صباغ مالکی، سراج رفاعی، ابن طولون دمشقی، ابو عباس قرمانی حنفی، ابن عامر شبراوی، ساباط قاضی حنفی، قندوزی حنفی، حمزوی شافعی مصری، زر کلی سلفی، یونس سامرای، احمد طوسی بلاذری، ابن شاکر بدری شافعی، عبدالکریم یمانی، صبان شافعی، ابن عماد دمشقی حنبلی و غیر اینان... .

حال نگاه بیندازید و ببینید:

امام مهدی علیه السلام و مهدویت - که در کتاب و سنت، محکم ترین ریشه و اساس و برهان و این همه معترف به تواتر و صحت و ولادت و حیات از جمیع فرق اسلامی دارد- چگونه با زشت ترین تعبیرها مورد استهزاء و تمسخر و افتراء و نسبت‌های ناروا قرار گرفته است؟!.

از این عصاره انبیاء و خلف اوصیاء، گاهی به «امام مزعوم» و گاهی به «معدوم» و ... تعبیر می‌شود!! و گاهی می‌نویسند که شیعیان کنار سرداب حله یا سرداب بغداد، یا سرداب سامرا^(۱) و یا ... مرکبی را آماده می‌کنند تا آن که او وقتی که از آن سرداب خارج شد، سوار آن مرکب شود! اینان هنگام نماز هم، هم چنان در کنار مرکب باقی می‌مانند، زیرا ممکن است که در همان وقت از سرداب خارج شود و کسی کنار مرکب نباشد تا او را سوار کنند!!.

۱ - بالآخره، معلوم نشد این سرداب کجاست!

وارونه نشان دادن حقایق، تحریف و سیاه‌نمایی در زمینه اعتقادات و معارف حقّ اهل بیت علیهم‌السلام توسط دشمنان و بقاء بر میت‌های آكلة الاکباد و آنان که گویند «لا اله الا الله و محمد رسول الله» و معتقدان معاد و محشر و اهل قبله و قرآن را همانند گوسفند سر می‌برند و جهت جلب رضایت سردمداران کفر و غاصبان قدس، همه‌گونه خوش‌خدمتی دارند و در تمام دوران ننگین رژیم جعلی و سفاک صهیونیستی، در حمایت از مظلومین فلسطین، و مقدسات مسلمین حتی یک فشنگ و یا تیری رها نکرده‌اند، اما هر روز شاهد آنیم که دسته دسته اهل قبله و توحید و بعثت و معاد را با کمال شقاوت و بی‌رحمی، قطعه قطعه و به آتش می‌کشند و فتنه و تفرقه را بین امت اسلام می‌گسترانند.

لازم به تذکر است: این دو مورد به عنوان نمونه بود و گرنه مسلمانان هر روزه شاهد نشر و بسط صدها مورد دیگر با هزاران سایت و کتاب و مقالات و نرم افزار، توسط این مجموعه فاقد عاطفه و رحم و متحجر و تکفیری با هدف شوم تفرقه افکنی و جنگ و جدال در امت اسلامی می‌باشند، **فإلی الله المشتکی.**

در هر صورت، ما به عنوان این که به حفظ وحدت مسلمین و قطع ید اجانب از بلاد اسلامی و زدودن اتهامات و افتراءات از مکتب اسلام و معارف اهل بیت علیهم‌السلام مکلفیم، بر خود واجب می‌دانیم جهت زایل کردن بدبینی از ذهنیتی که اینان در بین عموم مسلمین با دروغ، نفاق، افتراء و بهتان ساخته‌اند، اقدام نماییم و انزجار و بی‌زاری خود را از این تفرقه افکنان و جنگ افروزان وابسته به استکبار و کفر جهانی، اعلان نماییم.

مجموعه «فی رحاب اهل البیت علیهم السلام»^(۱) حدود چهارده سال پیش، جهت زدودن این ذهنیت و زدودن برخی از موانع وحدت، در معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و با کمک، مساعدت و همکاری گروهی از فضلا و محققین^(۲)، طراحي و سپس مورد تنظيم و تدوين قرار گرفت. بحمدالله به سرعت و به طور گسترده و چشمگیر، مورد استقبال محافل علمی و پژوهشی و علاقه مندان و دوستداران وحدت مسلمین، قرار گرفت. شخصیت‌های علمی و دست‌اندرکاران نشر و قلم و گروه‌های محاوره و مناظره، در همان زمان تدوین و نشر، پیشنهاد ترجمه‌ی این مجموعه را به زبان‌های زنده دنیا دادند که بحمدالله ترجمه فارسی آن توسط اداره ترجمه

-
- ۱ - این مجموعه بیش از چهل جلد است که هر یک از آنها به یک موضوع و یک شبهه اختصاص دارد و به زبان عربی و با سبک مقارنه و ارائه دلائل تنظیم یافته است.
 - ۲ - جهت تقدیر از زحمات عزیزانی که در این مجموعه به نوعی تلاش داشته و نقشی که در تحقق این کار علمی و فرهنگی داشته‌اند. متذکر می‌شویم:
 - ۱ - ابوالفضل اسلامی (علی)؛ مسؤول گروه و مشرف علمی پروژه.
 - ۲ - سید منذر حکیم؛ پیگیر امور مجموعه.
 - ۳ - ۵ - سید عبدالرحیم موسوی رحمته‌الله، شیخ عبدالکریم بهبهانی و صباح بیاتی؛ تهیه کنندگان بعضی از متون مجموعه.
 - ۶ - ۹ - شیخ عبدالأمیر سلطانی، شیخ محمد هاشم عاملی، شیخ محمد امینی و شیخ علی بهرامی؛ تصدی مسائل استخراج و مقابله.
 - ۱۳ - ۱۰ - سید محمدرضا آل ایوب، عباس جعفری، حسین صالحی و عزیز عقابی؛ در مسائل تصحیح و تطبیق و روند امور.
- ضمن آن که از نظرات ارزشمند آقایان: شیخ جعفر الهادی (خوشنویس)، شیخ محمد هادی یوسفی غروی، استاد صائب عبدالحمید و غیر اینان در برخی از این متون استفاده کرده‌ایم. جزاهم الله خیر الجزاء. (ناشر)

معاونت امور فرهنگی، آماده گردید و اینک مورد بررسی مجدد و ویراستاری قرار گرفت و تقدیم علاقه مندان می‌شود.
امید است که این تلاش و جهاد فرهنگی، مورد قبول پروردگار متعال و عنایت حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام قرار گرفته باشد.

گروه مطالعات بنیادی

ابوالفضل اسلامی (علی)

۱۳۹۲/۸/۲۸

مقدمه مجمع

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين.

سؤالاتی چند درباره شخصیت «عبد الله بن سبا» و جایگاه تاریخی او نزد شیعه به دست ما رسیده است. به روشنی در می یابیم که بعضی از این پرسشها از خاستگاه هشجاری، و فهم و منطق سرچشمه گرفته و سؤال کننده برای روشن شدن موضوع، به طرح آن مبادرت کرده است.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در راستای پاسخ به سؤالات این دسته از مخاطبان، به تألیف کتاب ارزشمندی در این زمینه به نام «حقیقة التشیع» مبادرت ورزیده است، که توجه خوانندگان بیدار را به مذهب شیعه و شؤون و جایگاه درخور توجهی که از ابتدا در عرصه دین، برخوردار بوده است، جلب می کند.

اما برخی از این سؤالات، از رهگذر دشمنی بوده و سؤال کننده سعی کرده است تا با هدف جلوگیری از وحدت و انسجام صفوف مذاهب اسلامی – که هدف نهایی استکبار جهانی را تأمین می کند – بذر اختلاف و نفاق را در میان آنان پراکنده سازد.

متأسفانه باید اذعان کرد که در عصر حاضر، تعدادی از مزدوران و جیره خواران آنان اقدام به سیاه نمایی آوازه شیعه کرده و با جدیت

تمام، سعی در چسباندن انواع برجسبهای آتّهام به مؤمنین از پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام دارند که یکی از این اتهامات، بهره‌برداری از افسانه «عبد الله بن سبا» است. با این ادّعا که این شخص یهودی، همان کسی است که اساس تشیع را پایه ریزی کرده است!! این اشخاص با طرح چنین شبهاتی، در مسیر توطئه‌های استعمار جهانی ستمگر، قرار می‌گیرند.

این، تنها هدف آنان از طرح سؤالاتی از این دست بوده و قصدشان رسیدن به حقّ و واقعیت نیست و گوش شنوایی برای شنیدن و دلی برای فهم و درک حقایق ندارند و البته پاسخ ما برای آنان، هرگز مفید فایده نخواهد بود. آنان همان سبک مغزان نادانی هستند که خدا دربارهٔ آنان به پیامبر خود می‌فرماید:

﴿...أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^(۱).

«و از نادانان رویگردان شو.»

اقلاً با این همه اگر در میان آنان کسی پیدا شود که قصد پیروی از راه هدایت و رشد را داشته باشد، وی را به استفاده از کتابی گرانسنگ، از متفکر ممتاز، استاد «اسد حیدر» با نام: «الإمام الصادق و المذاهب الأربعة»؛ بخش مربوط به تحقیق دربارهٔ افسانهٔ عبد الله بن سبا راهنمایی می‌کنیم که حقّ مطلب را در این زمینه ادا کرده است.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام نیز در همین راستا این بخش از آن کتاب را با تحقیق و نگارش جدیدی آماده کرده و این جزوه را در شرح مطالب مربوط به عبد الله بن سبا به عنوان چهل و سومین بخش از مجموعه «در مکتب اهل بیت علیهم السلام» به اصحاب اندیشه و فضیلت، ارائه نموده است.

امید آن داریم که خداوند، توفیق هدایت به راه حق را نصیبمان کند که او ما را بس و بهترین و کیل است.

پیش در آمد

کمتز پیش می آید که کتابی درباره تاریخ اسلام نوشته شود و «عبد الله بن سبا» اوراقی از آن را اشغال نکرده و محلی از بحث در آن کتاب نداشته باشد.

تاریخ نگاران، این مرد موهوم را به آشکال و صور مختلف به تصویر کشیده اند. آنان وی را به عنوان قهرمانی مطرح می کنند که در ماجراهای هول انگیز وارد شده و رنج سفر را بر خود هموار نموده و به مهاجرت از شهری به شهری پرداخته؛ از مدینه به مکه، از مکه به بصره، از آنجا به کوفه و سپس به شام رفته، و صحراها و بیابانها را در نوردیده است. جایی نیست که او نرفته باشد؛ گویا که موجی شتابان یا برقی جهنده بوده و سرعتی معادل سرعت صوت داشته است!

وی دعوت کننده به الحاد و شرک بوده، مردم را با نظریات و آرای خود گمراه نموده، عقلهای آنان را با تفکرات مسموم خود آلوده کرده، آنان را به اصول و مبانی یهود و عقاید زردشتی فرا خوانده، بر عقول مردمان چیره بوده و بر افکار آنان سیطره داشته است؛ بدان سان که چون سخن می گفته تصدیق می شده و چون فرمان می داده، اطاعت می شده است.

او جماعت عرب را با عصای خود به هر طرف که دلخواهش بوده می‌رانده تا جایی که به عقیده گزاف این دسته از تاریخ نگاران - العیاذ بالله - جمعی از صحابه نیز تابع او شده و پذیرای عقاید و اصول وی گشته اند!

بسی گزافه گویی است، که شخصیت‌هایی چون «ابوذر» که فارغ التحصیل مدرسه محمدی است، یا عمار بن یاسر را که خود و پدر و مادرش در راه اسلام، متحمل آن شکنجه‌های طاقت فرسا شدند، از یاوران عبدالله بن سبا و ترویج کنندگان عقاید و متأثر شدگان از افکار او دانسته‌اند!!

بنابر نظریه نادرست این دروغ پردازان، نهضت انقلابی ابوذر بر ضد زراندوزانی که بیت المال مسلمانان را ملک طلق خود دانسته و بندگان خدا را بردگان خود به حساب می‌آوردند، از آثار تفکرات عبدالله بن سبا و قیام ابوذر علیه عثمان، از دسیسه‌های او بوده است!! جنگ جمل در اثر تعصب وی ایجاد شده؛ جنگ صفین به علت وجود وی روی داده؛ اصول تشیع از تفکرات و نظریات او شکل گرفته و....!!

چه تفکرات مسخره و حقیری و چه خیالات سبک مغزی!!! ببینید نابودی حق و آشکار شدن باطل تا به کجا رسیده است!!
بزرگترین خطر، این است که پرده‌ای میان عقل و حقیقت کشیده شود و تفکر بشر، در تاریکیهای اختلاف و گمراهی و

تحریف درافتد که نتیجهٔ چنین امری، تصدیق افسانهٔ سراسر دروغ عبدالله بن سبا و پیدایش آثار قلمی و کتابهایی در این رابطه است که ما اینک، در صدد نقد و ابطال آنها هستیم.

اینک وقت آن رسیده است که برای کشف حقیقت و پیدا کردن منشأ این اسطوره به عقب برگردیم تا عوامل ایجاد این اباطیل را که دیر زمانی است، دستهایی سیاه، آنها را در سایهٔ خود در سکوت و سکون نگاه داشته بیایم.

دستهایی که مقدّسات دینی را به بازی گرفته و مسیر وحدت مسلمانان را تاریک و غبارآلود نموده است، امروزه با ترس و لرز به کار خود ادامه می‌دهد؛ چرا که اینک، زمان بالا رفتن پرده‌ای که در ورای آن کمین کرده‌اند، فرا رسیده و نوبت نواخته شدن کوس رسوایی این تحریک‌کنندگان است؛ زیرا بیداری و توجهٔ مسلمانان به مخاطرات ناشی از تفرقه و اختلاف، زنگ خطر را برای این دسیسه‌گران به صدا در آورده است.

البته این سخن هم خطاست که بگوییم: امروزه دیگر مطرح کردن قضیهٔ عبدالله بن سبا و برانگیختن دوبارهٔ این موضوع، به مصلحت نیست و این مسأله در تاریخ گذشته مدفون شده و صحیح نیست که این مرده را، نبش قبر کرده و این پروندهٔ مختومه را - که مشمول مرور زمان شده است - بازخوانی کنیم.

در پاسخ این سخن می‌گوییم: این قضیه - آن گونه که این دسته گمان کرده‌اند - از پرونده‌های مختومه و آثار فراموش شده نیست و علی‌رغم گذشت زمان طولانی، همچنان تازه و زنده است و این فکر، همواره در حال انتشار و گسترش است و سنگ بنای مطالب بسیاری از کتابهایی است که در عصر حاضر نوشته شده و مطالب خود را به عنوان وسیله‌ای برای طعن بر شیعه به آن مستند کرده‌اند. و در پیشاپیش این نویسندگان، نامدارانی هستند که از آنان انتظار می‌رود در راه اصلاح امت تلاش کرده و شکاف اختلافی را که شرایط بد زمانه و دورانهای تاریک تاریخ، بر امت اسلام تحمیل کرده است، پر کنند؛ اساتیدی که این امید از آنان می‌رود که عقول و افکار نوحاسته جهان اسلام را به آنچه منافع همه مسلمانان در آن است، روشن کنند.

اما با تأسف فراوان می‌بینیم که آنان در برابر عواملی سر تسلیم فرود آورده‌اند که شایسته بود در برابر آنها موضع آگاهانه‌تری اتخاذ می‌کردند؛ موضعی که با مسؤولیت خطیر تربیت نسل نو و خدمت به امت اسلام، از طریق پیروی از روشهای اسلامی و استدلالهای عقلی و عدالت در نقد که بر گردن آنان نهاده شده است نیز همخوانی بیشتری دارد.

آنان مطالب بسیاری را بدون تحقیق و تفحص از صحت و سقم آن، بدون مراجعه به منابع و مآخذ مورد اعتماد، نقل می‌کنند که

بارزترین نمونه این سهل انگاری، قبول و استفاده از افسانه سراسر دروغ عبد الله بن سبا به عنوان دلیلی واضح و برهانی قاطع و غیر قابل انکار و تکذیب است.

عصرها می گذرد و مردم این افسانه دروغین را دهان به دهان نقل می کنند و باید دید، فردا که این ابر، از آسمان فکر مردم کنار رفته پرده از عقل مردمان برداشته شود و نسلهای بیدار، به نقد مطالبی که مورد تأیید عقل و منطق نیست، پرداختند، درباره آنان که در شکل-گیری و استمرار این افسانه نقش داشته اند، چگونه قضاوت خواهند کرد؟ در حالی که همین امروزه نیز هستند نویسندگان و اساتیدی که با دید درست و مبتنی بر عقل و منطق، افسانه عبد الله بن سبا را مردود شمرده و آن را ساختگی و باطل می دانند.

اعتقاد ما بر این است که چاره‌ای جز تأکید بر حوادث و وقایعی که تاریخ، از زمان بعثت پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا کنون، در بر دارنده آنها بوده، نیست و این امر را به هیچ روی، نبش قبر مسائل تاریخ مصرف گذشته تاریخی نمی دانیم؛ زیرا ریشه‌های تشیع، در سایه‌سار رسالت، رشد یافته و بالندگی این هر دو، با هم بوده است، نتیجه می گیریم که حقایق رسالت، سیره نبوی، ولایت علوی و نقش جانشینان او در محافظت از دین و پیگیری دعوت اسلام است که همواره با تحولات و رخدادها همراه بوده و جوهره تاریخ را از آن خود کرده است، اگر به دشمنیها و کینه‌توزیها نسبت به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و

دوستان آنان، در طول قرن‌ها و دورانها نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید که غرض از این دشمنیها، یا منافع عده‌ای است که به واسطهٔ اسلام از میان رفته، یا اغراض سیاسی ای است که دین به مبارزه با آنها برخاسته است.

قصهٔ عبد الله بن سبا نیز یکی از اقدامات دشمنان حق و اهل حق و ستیزه جویان با منادیان عدالت است که با هدف خراب کردن اصول و ارزشهای اهل بیت علیهم‌السلام و مشوش نمودن تاریخ شفاف و درخشان آنان به وجود آمده است.

[برخی از باطل گویان]

جای بسی تأسف است که امروزه ببینیم کسانی بدون استفاده از براهین علم و احکام عقل، در برابر این افسانه تسلیم شده و به رغم وضوح نشانه‌های جعل و تحریف در این قضیه و عدم همخوانی قسمت‌های مختلف این داستان با یکدیگر، صرفاً نقل تاریخ نویسان، آن را بر دلایل روشن عقلی ترجیح داده‌اند!

اینک به عنوان مثال به پاره‌ای از آنچه این اشخاص، درباره داستان عبد الله بن سبا نوشته و نتیجه‌ای که از این داستان گرفته‌اند، اشاره می‌کنیم. اموری که سایر مباحث آنان نیز بر آن تمرکز یافته است، از این جمله‌اند:

۱ - ابوزهو

شیخ محمد ابوزهو، از دانشمندان دانشگاه الازهر و استاد دانشکده اصول فقه در حال حاضراست.^(۱) وی در نوشتاری تحت عنوان «التشیع ستاراً لأعداء الإسلام؛ تشیع سنگر دشمنان اسلام»، چنین نوشته است:

۱- منظور، زمان تألیف کتاب «الإمام الصادق و المذاهب الأربعة» می‌باشد.

«من یقین دارم که تشیع، سنگری است که بسیاری از دشمنان اسلام، از فارس و یهود و روم و دیگران، در پشت آن پناه گرفته‌اند تا بر ضدّ این دین توطئه کرده! و نظام این دولت اسلامی را واژگونه کنند!...».

تا آنجا که می‌گوید:

«آنان (دشمنان اسلام)، چون احساس ضعف می‌کردند، برای پیروزی و رسیدن به اهداف خود، راهی بهتر از حيله و نیرنگ نیافتند، بر این اساس، گروهی از آنان به ظاهر به اسلام گرویده و به مذهب تشیع در آمده اظهار محبت به اهل بیت علیهم‌السلام و ابراز تنفر از کسانی کردند که به علی علیه‌السلام ستم روا داشتند و با این حيله، راه فتنه و فساد را در پیش گرفته و با نشر اعتقادات نادرست خود - که بسیاری از آنها ویران کننده اساس و پایه‌های دین و جدا کننده مردم از تعالیم و احکام اسلام بود- به تدریج گروهی را از مسیر صحیح دینداری بیرون بردند. و اصل این فتنه، بنا بر آنچه تاریخ نویسان ذکر کرده‌اند، مردی یهودی بوده که عبد الله بن سبا نام داشته است. وی در محبت علی، غلّو و زیاده روی کرد تا آنجا که معتقد شد خدا در علی حلول کرده است و مردم را بر ضدّ عثمان تحریک می‌کرد...» الخ.

این مطالبی است که برادر ما شیخ ابوزهو، به عنوان مسلمات تاریخی پذیرفته و آن را به دانشجویان خود می‌آموزد تا رسالت

نسلهایی را به انجام برساند که در طول قرن‌ها پیروزی یهود بر مسلمانان را تحمّل کرده، شاهد بوده اند که یک مرد یهودی توانسته با مکر و فریب خود، به تدریج اصحاب پیامبر ﷺ را به سمت خود کشیده و آنان را با دعوت خود بفریبد.

آنان نیز بدون فکر و تأمل در برابر اندیشه‌ای سر تسلیم فرود آوردند که پایه و اساسی جز ادعاهای یک مرد یهودی نداشت. آنان دعوت چنین شخصی را اجابت کردند و در برابر اراده‌ی وی خاشع شدند!! حاشا از اصحاب پیامبر عالیقدر اسلام!! آنان به مراتب، برتر و بالاتر از این هستند که به چنین حسیضی درافتند. اما شیخ - که خدا سلامتش بدارد - این امر را باور کرده است و خدا ما و ایشان را هدایت کند.

۲ - محمد ابوزهرة

استاد محمد ابوزهرة، استاد شریعت اسلامی دانشکده حقوق دانشگاه قاهره پس از ذکر عواملی که موجب بروز فتنه در زمان عثمان شد، می‌گوید:

«از پیامدهای دادن پستهای مهم حکومتی توسط عثمان به خویشان و نزدیکان خود، این بود که این اتهام متوجه او شد که مناصب را از روی محبت شخصی به افراد واگذار می‌کند، در حالی

که برخی از این والیان، نه تنها از مسلمانان باسابقه نبودند، بلکه بعضی از ایشان جزو کسانی بودند که پیامبر اکرم ﷺ آنان را به عتّ ارتداد، مهدور الدم اعلام کرده بود؛ از جمله آنان، عبدالله بن سعد بن ابی سرح است که عثمان او را پس از عمرو بن عاص، به ولایت گمارد و عمرو بن عاص، به همین دلیل مردم را بر ضدّ او تحریک می کرد تا آنجا که می گفت: به خدا سوگند! اگر چوپانی را در بیابان ببینم، وی را بر ضدّ عثمان تحریک می کنم. با دادن این پست به عبدالله، بدگوییها درباره عثمان فزونی گرفت؛ زیرا مردم درباره او می گفتند: وی مردی است که ایمان آورد، سپس کافر شد و رسول خدا را تکذیب کرد...».

تا آنجا که می گوید:

«یکی از این عوامل - که بزرگترین عامل نیز بود - وجود گروه‌هایی از مخالفان اسلام بود که زیر سایه اسلام می زیسته اما به دنبال توطئه بر ضدّ مسلمانان بودند. اینان لباس اسلام بر تن داشته ظاهراً داخل در اسلام بوده اند، اما کفر را در باطن خود پنهان کرده و شروع به نشر شایعاتی بی اساس درباره عثمان ذوالنورین کرده، علی ابن ابی طالب را به نیکی یاد کرده و روح اختلاف و نارضایتی را در بلاد اسلام پراکنده می ساختند از عملکرد بعضی از کارگزاران عثمان، دستاویزی برای اثبات مدّعی خود یافته بودند. بزرگترین طاغوت این فتنه جویان، عبد الله بن سبا است که محمد بن جریر طبری درباره وی گفته است:

عبد الله بن سبا مردی یهودی از اهالی صنعا و مادرش سیاه پوست بود. وی در زمان عثمان اسلام آورد، سپس با هدف گمراه کردن مسلمانان، به سفر در بلاد اسلامی پرداخت. وی از شهرهای حجاز آغاز کرد و سپس به بصره و از آن جا به شام رفت، اما نتوانست هدف خود را نزد احدی از اهل شام محقق سازد و مردم شام، وی را از دیار خود راندند. آنگاه به مصر رفت و از جمله سخنان وی با مردم این بود که: عجیب است از کسانی که معتقد به بازگشت و ظهور عیسی هستند، باز گشت و ظهور محمد را انکار کنند، در حالی که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾؛ همو که قرآن را بر تو فرو فرستاده، تو را به موطنت باز خواهد گرداند (و محمد سزاوارتر از عیسی به بازگشتن است...).

سپس به آنان می گفت: هزار پیامبر بوده اند و هر کدام، وصی داشته اند و وصی محمد ﷺ علی است؛ پس محمد، خاتم پیامبران و علی، خاتم اوصیاست.

سپس به آنان می گفت: عثمان این خلافت را به ناحق گرفته و این (علی) وصی رسول خداست، پس در این راه قیام کنید و عثمان را به تحرک وادارید و مخالفت با او را با اعتراض به امیران خود آغاز کنید؛ امر به معروف و نهی از منکر را آشکار کنید تا مردم را به سوی خود جلب نمایید...

وی مبلغان و داعیان خود را به شهرهای مختلف فرستاد؛ آنان از کسانی بودند که شهرهای مختلف را به فساد کشانده بودند؛ آنان با وی مکاتبه داشته و در پنهان، وی را به آنچه در نظر داشتند، فرا خوانده بودند. آنان به ظاهر ادعای امر به معروف و نهی از منکر داشتند و نامه‌هایی در بزرگ‌نمایی اشکالات والیان و کارگزاران حکومت، به شهرهای مختلف می‌نوشتند و همفکران ایشان نیز امثال همین نامه‌ها را به آنان می‌نوشتند و به سرعت در دنیای اسلام توسعه یافتند، اما آنان در باطن، به دنبال چیزی غیر از آنچه در ظاهر ابراز می‌داشتند، بودند.

این چنین است که می‌بینیم شیخ مورخان، طبری به بیان این مطلب پرداخته است که چگونه این عده برای ایجاد فساد در جامعه اسلامی، با یکدیگر به توطئه‌چینی پرداخته و از اعتراضات طبیعی مردم بر بعضی از والیان عثمان، دستاویزی برای قیام و انتشار افکار منحرف و تفرقه‌انگیز ساختند...».

تا آن جا که می‌گوید:

«در سایه همین فتنه‌انگیزیها بود که مذهب شیعی رویش یافت؛ گرچه آنان خود مدعی هستند که ریشه‌های مذهبشان تا زمان وفات پیامبر اکرم ﷺ امتداد می‌یابد»^(۱).

۳- احمد امین

استاد احمد امین، عبد الله بن سبا را کسی توصیف می کند که توانست با القآت خود، صحابی پیامبر ﷺ - ابوذر را- تحت تأثیر قرار دهد.

وی می گوید:

«ما تنها در دیدگاه مالی و اقتصادی ابوذر، شباهت بسیاری با افکار و آرای مزدک مشاهده می کنیم. طبری در این رابطه می نویسد: ابوذر در شام قیام کرد و سخنش این بود که: ای گروه اغنیا و ثروتمندان! فقیران را در اموال خود شریک کنید؛ به کسانی که گنجهای طلا و نقره را نزد خود ذخیره کنند و آن را در راه خدا انفاق نکنند، وعده داده شده که پیشانی و پشتهای آنان، با داغهایی از آتش، مهر نهاده خواهد شد.»

وی چندان به این اقدامات ادامه داد که این توقع، در فقرا ایجاد شد و این امر را بر ثروتمندان واجب دانستند تا جایی که اغنیا از این انتظارات مردم صدا به شکایت بلند کردند. از این پس بود که معاویه، ابوذر را به نزد عثمان بن عفان به مدینه فرستاد، تا اهل شام را فاسد نکند. وقتی هم که عثمان به او گفت: ای اباذر! چرا اهل شام

از تندروی تو شکایت دارند؟ در پاسخ گفت: ثروتمندان را نشاید که برای خود مال جمع کنند».

احمد امین ادامه می‌دهد:

«مشاهده می‌کنیم که این رأی ابوذر بسیار نزدیک به نظریهٔ مزدک دربارهٔ اموال است، اما باید دید که این دیدگاه چگونه به افکار ابوذر راه یافته است».

استاد احمد امین پس از طرح این سؤال و باور وجود چنین تفکری در نزد ابوذر - این صحابی جلیل القدر - چنین پاسخ می‌دهد: «طبری در پاسخ به این سؤال چنین آورده است: ابن سودا (عبد الله بن سبا)، با ابوذر ملاقات و این افکار را به او القا کرده است. ابن سودا، با ابودردا و عباده بن صامت نیز ملاقاتهایی داشته و همین تفکرات را با آنان نیز در میان نهاده است، اما آنان سخن وی را نپذیرفته‌اند بلکه عباده بن صامت وی را گرفته و به نزد معاویه برد و گفت: به خدا سوگند! این همان کسی است که ابوذر را بر تو شوراند».

پس از آن می‌گوید:

«بر ما روشن است که ابن سودا لقب عبد الله بن سبا و او مردی یهودی از اهل صنعا بوده است، که در زمان عثمان، اظهار اسلام نمود و تلاش کرد تا دین مردم مسلمان را فاسد کند و افکار خطرناک

بسیاری را در بلاد اسلام پراکنده ساخت که به بیان آنها خواهیم پرداخت.

وی همچنین به مناطق حجاز، بصره، کوفه، شام و مصر سفر کرد و به احتمال قریب به یقین، این تفکر را از مزدکیان عراق گرفته و ابوذر هم که انسانی دارای حسن نیت در اعتقاد و آراسته به زیور زهد بود، پذیرای این افکار شد؛ خصوصاً که او همواره نفس خود را به پارسایی عادت می داد و از با تقواترین، با ورع ترین و بی رغبت ترین مردم به دنیا و از شخصیت‌های محبوبی بود که حتی صوفیه نیز متأثر از او بودند»^(۱).

۴ - خطیب

ما خود را ناچار می بینیم که بخشی از نوشته‌های خطیب را که به «محبّ الدین» معروف است نیز در این جا ذکر کنیم تا بر خواننده گرامی روشن شود که کار اعتماد بر اخبار دروغین و اتکا بر افسانه‌ها و استفاده از چنین مطالبی در مقام احتجاج و استدلال، به کجا رسیده است که منجر به هتک حرمت صحابه بزرگوار و طعن بر آنان بدون هیچ توجیهی شده و این، جز از سر جرأت بر مخالفت حق و پیروی از هوای نفس نیست.

۱- فجر الاسلام: ۱۱۰ (چاپ دوم).

این مرد (خطیب)، این افسانه را در قالب امیال و خواسته‌های خود ریخته و بدون این که به دلیلی استدلال، یا به منبع موثقی استناد کند، آن را در چهارچوب هوای نفس خود پر و بال داده است، البته وی در عرصه‌های مختلف، از این دست اختراعات فراوان دارد. وی پس از این که ذکرى از «عبد الله بن سبا» به میان آورده می‌گوید:

این شیطان (عبد الله بن سبا)، از یهود صنعا بود که ابن سودا نیز نامیده می‌شود. وی دعوت خود را با خباث و زیرکی، به تدریج گسترش داد و مردمانی از طبقات مختلف، دعوت او را اجابت کردند...».

تا آن‌جا که گوید:

«وی توجه خاصی به گمراه کردن فرزندان زُعمَا و بزرگان از رهبران قبایل و سرشناسان شهرها داشت؛ فرزندانى که پدرانشان در جنگها و فتوحات شرکت داشتند. تعدادی از افراد صالح، اما ابله و ساده و خشک مغزان اهل غلوة نیز دعوت او را اجابت نمودند. در رأس این اشخاص، در منطقه فسطاط.

غافقی بن حرب عکی، عبدالرحمن بن عُدیس بلوی تجیبی شاعر، کنانه بن بشر، سودان بن حمران، عبدالله بن زید بن ورقا، عمرو بن حمق خزاعی، عروه بن نباع لیشی، قُتیره سکونی و... در کوفه: عُمَر بن اصَم، زید بن صوحان عبدی، مالک اشتر نخعی، زیاد بن نظر حارثی و عبد الله بن اصم.

در بصره: حرقوص بن زهیرِ سعدی، حکیم بن جبلةٔ عبدی، ذریح بن عبادِ عبدی، بشر بن شریح، حطم بن صبیعةٔ قیسی و ابن محرش بن عبد، بدو گراییدند.

اما از مدینه، جز سه تن در این امر داخل نشدند؛ این سه تن، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حذیفه و عمار بن یاسر بودند. از زیرکی و مکر ابن سبا این بود که در فسطاط، مردم را به علی، در کوفه، به طلحه و در بصره، به زبیر دعوت می کرد...».

سپس خطیب، نامه نگاریهای جعلی از جانب ابن سبا را بیان می کند. و سپس خطیب سرزنش خود را متوجه اهل مدینه نموده بلکه به انتقاد از صحابه پرداخته و می گوید:

«شایسته بود که این امر موجب بیداری و هشیاری آنان، همچنین بیداری و هشیاری علی شود. اما همواره در میان مسلمانان، کسانى یافت می شوند که دائماً در حال فتنه انگیزی و آتش افروزی بوده و در میان آنان به افساد می پردازند. آری، این امر برای بیداری آنان کافی بود، اما همین دست شرارت پیشه بود که موجب شد، نامه‌ای از عثمان جعل شود تا بدگمانی مردم را نسبت به عثمان هر چه بیشتر تحریک کند؛ چرا که آورندهٔ نامه، خود را نزد مردم موجه و مورد اعتماد نشان داده بود و چنین وانمود می کرد که هنوز، چیزهای مهمی را برای مردم افشا نکرده است و چنین بود که

مسلمانان تا امروز، قربانی سادگی و صاف‌دلی مسلمانان آن روزگار شدند...»^(۱).

و چنین بود که این افسانه، در مغز و فکر بسیاری از نویسندگان معاصر راه یافت و ما چندان مایل به ادامه نقل سخنان ایشان نیستیم؛ زیرا همین مقدار که از سخنانشان نقل کردیم، برای روشن کردن موضوع و میزان خطر آن کافی است.

بنابراین، ابن سبا طبق آرای این قلم به دستان - که به نمونه‌هایی از آن اشاره کردیم و در غیر این کتاب هم می‌شود به آنها دسترسی پیدا کرد - کسی بوده که ابوذر را برای مبارزه با معاویه، در مسأله تصرف اموال تحریک کرد و این طرز تفکر، با این که ابوذر برای تأیید آن، به آیاتی از قرآن استشهاد کرده است، فاقد روح اسلامی و به دور از تعالیم آن بوده و از اندیشه‌های مزدکی سرچشمه گرفته است.

چنان که شخصیت‌های مورد اشاره خطیب نیز که از صحابه و تابعین بودند و به گفته او از سران حزب ابن سبا بودند به تعبیر خطیب، از ابلهان و غالیان بودند؛ کسانی چون عمار بن یاسر - که در ادامه از شرح حال او آگاه خواهید شد - یا عبدالله بن زید، عمرو بن حمق خزاعی، حکیم بن جبلة، زید بن صوحان و... و چه جنایتی

بزرگتر و فجیع تر از چنین هجوم و حمله‌ای بر رجال و بزرگان امت اسلام است؟

ما نمی‌دانیم دلیل چنین حکمی چه بوده و سند این اقوال، کدام است؟ آری، تنها مصدر و منبع این سخنان - چنان که خواهد آمد - طبری است.

خود این نویسنده (خطیب)، جز تحت شرایط خاصی - که خواهد آمد - اقوال طبری را قابل استناد نمی‌داند، اما چون قضیه ابن سبا با هوای نفس او مطابقت داشته، از روی موافقت هوای نفس خود، در این وادی، به پراکنده گویی افتاده است.

از کجا؟ به کجا؟

داستان ابن سبا، به مذاق بسیاری از نویسندگان و مستشرقین خوش آمده است و آنان نیز اهمّیت ویژه‌ای به آن داده اند و با طول و تفصیل به آن شاخ و برگ داده، با قلم فرسایی و به کار بردن الفاظ زیبا به بیان آن پرداخته‌اند؛ به گونه‌ای که گویا در وقوع آن، هیچ تردیدی نیست و هیچ شک و شبهه و نقد و بررسی در آن راه ندارد. بدون توجه به این که چه مخاطراتی در پس این حرکت کورکورانه وجود دارد.

تأسّف آن جا بیشتر می‌شود که می‌بینیم آنان از این موضوع مهم که این قضیه از کجا نشأت گرفته و به کجا ختم شده و تأثیرات بزرگ آن چه نتایج سوء و عواقب وخیمی در بر داشته است، غفلت کرده‌اند و یا خود را به غفلت زده‌اند!!!

آنان معتقد هستند که ابن سبا برانگیزاننده اختلاف در میان مسلمانان بوده و تأسیس کننده مکتبی است که اینک تعداد پیروان آن بیش از یک صد میلیون نفر است^(۱).

۱- الشیعه فی المیزان: ۴۴۵، البّته این تعداد، مربوط به زمانهای دور است و جمعیت شیعیان امروزه، ۲۵ درصد از کلّ جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهند.

وی قهرمانی است که پس از ناکام ماندن اقداماتش در شهرهای مختلف، توانست اهداف خود را در مصر محقق کرده و جمعیت بسیاری را با خود همداستان کند. سپس آنان را به سوی پایتخت حکومت اسلامی (مدینه)، روانه کرد، تا بتواند حکومت و نظام اسلامی را تغییر دهد و بنا بر آنچه شیخ ابو زهو، شیخ ابو زهره و دیگران نوشته‌اند، خواسته‌هایش محقق شد.

وی کسی است که توانست بر عقل و مشاعر ابوذری غفاری؛ صحابی جلیل‌القدری که پیامبر ﷺ بر راستگویی وی گواهی داد، چیره شود!! وی توانست چنین کسی را فریفته و او را در مسئله احتکار و گردآوری اموال، در برابر معاویه و ادار به اعتراض کند. یا این افترا که ابن سبا توانست افکار مزدک مجوسی اباحی را در ذهن ابوذری تلقین کند!! به راستی باید از اندیشه‌های بدون عمق و عجولانه به خدا پناه برد.

از افتراهای دیگر این که: ابن سبا توانست از بزرگان صحابه، اعضای برای حزب و مبلغانی برای تفکر خود به وجود آورد... و ادعاهای مبالغه‌آمیز بسیاری که به مرور زمان به آنها افزوده می‌گردد و تا وقتی که این مسیر، با نور تحقیق و پژوهش علمی روشن نشود و قلمها همچنان بدون مراعات حق دانش، بر صفحات کاغذ به گردش درآید، ادامه خواهد یافت.

بنا بر این، بر هر اندیشمندی واجب است که دربارهٔ مصدر و منبع این قصه به تحقیق بپردازد تا معین شود که تاریخ نویسان و بعد از آنان مستشرقین، این قصه را از کدام آبخور یافته اند؟ و آیا نقل این قصه به تواتر و از طرق متعدد انجام شده است تا اعتماد بر آن صحیح باشد؟ و آیا این قصه از قضایای قابل اعتماد و اعتبار تاریخی است؟ زیرا مسائل تاریخی، به دلیل در بر داشتن مطالب اشتباه، یا مطالبی که ولو به طرق متعدد و اطمینان آور هم نقل شده باشد، به لحاظ عقلی، قابل پذیرش نیست، لازم است با دقت فراوان، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

شهرت وانتشار قضیهٔ عبد الله بن سبا در بسیاری از کتابهای تاریخی و ادبی، به قدری است که ممکن است انسان به شک افتد که مبدا این قضیه مصدر و منبع موثقی داشته باشد، اما چنان که به زودی بیان خواهیم کرد، همهٔ اینها بی پایه و اساس بوده و هیچ منبع قابل اعتمادی ندارد.

حال، اگر از بحث دربارهٔ منبع این قصه و بررسی سند و مناقشه در رجال و اسناد آن هم صرف نظر کنیم، عقل حکم به سقوط این قصه از درجهٔ اعتبار می‌کند؛ زیرا این قصه آکنده از وقایعی است که مخالف با عقل و دور از حقیقت و بی ارتباط با واقع است.

به همین جهت، شایسته است که یک ادیب پژوهشگر، تاریخ نگار منصف، یا استاد فرهیخته در برابر این داستان، موضعی محققانه اتخاذ کند؛ موضعی که مقتضای حقیقت جویی است و وظیفهٔ علمی

هر دانشمندی نیز چنین برخوردی را ایجاب می‌کند؛ زیرا این داستان، مطالبی را در بر دارد که مقام مسلمانان را پایین آورده با این تهمت که آنان فاقد ویژگی تفکر و اندیشه بوده‌اند و طبق این داستان - از مردی پیروی کرده‌اند که او را نمی‌شناختند و مانند گله گوسفندی، در پی دسیسه‌های او روان شدند.

این داستان، از یک جهت در بر دارنده طعن بر بزرگان صحابه و توهین به شخصیت‌های اسلامی و - طبق تعبیر بعضی از معتقدان به این جریان - ابله و کودن دانستن آنان است!! این که بزرگان صحابه در پی سخنان یک مهاجر غریب و دعوت کننده به شرک و الحاد افتادند.

جهت دوم این که: اندیشه‌های عبد الله بن سبا جز در مصر، به موفقیت نرسید و این مصریان بودند که به سرعت فریفته او شده و در کوتاهترین زمان، به او که در آن زمان دعوت کننده‌ای ناشناخته و جلوداری غریب بود، گرایش پیدا کردند! چگونه ممکن است چنین کسی به این صراحت و بدون هیچ هراس و واهمه‌ای، مردم را فراخوانده و آنان را به قیام بر ضد حاکم مسلمین، تحریک و تشویق کرده، بدون دلیل و سابقه‌ای، آنان را به نافرمانی او وادار کند؟

پس اهل نظر، اندیشمندان و عقلای قوم کجا بودند؟ آیا همه آنان ابله و کودن^(۱) بوده، اندیشه نمی‌کردند؟

۱- این تعبیر از خطیب معروف، محب‌الدین است.

این، نه عقلائی است و نه منطقی که مصر به این سرعت در برابر اندیشه‌های چنین شخصی، سر تسلیم فرود بیاورد؛ مصری که مردمانش مسلمان بوده و در میان آنان از اصحابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز حضور داشته اند که همه از صاحبان عقل، اندیشه‌های برتر، تفکرات عمیق، دارای تجربه و کاردان بودند.

در این جا بهتر است ادامه بحث از اسطوره عبد الله بن سبا و مطالب خلاف واقعی را که در این داستان است، به اختصار از «دکتر طه حسین» نقل کنیم.

دکتر طه حسین، در فصل چهاردهم از کتاب «الفتنه الکبری عثمان» آورده است:

«در این جا قضیه‌ای است که تاریخ نویسان درباره‌اش زیاده روی کرده آن را بیش از اندازه بزرگ کرده‌اند؛ تا جایی که بسیاری از قدما آن را منشأ مخالفت با عثمان و آغاز تفرقه میان مسلمانان دانسته‌اند که آثار آن محو نشده است. این داستان چیزی جز قصه عبد الله بن سبا معروف به ابن سودا نیست.

راویان گفته‌اند: عبد الله بن سبا مردی یهودی از اهل صنعا و مادرش حبشیه بود. وی در ایام خلافت عثمان اسلام آورد و سپس با هدف توطئه‌گری بر ضد خلیفه به گشتن در نقاط مختلف سرزمین اسلام پرداخته، مردم را تحریک و آنان را به مبارزه و جنگ با خلیفه

تشویق می کرد. وی به قصد فاسد کردن عقاید جامعه در امور دینی و سیاسی، افکار و عقاید نوظهوری را در میان آنان رواج می داد... همچنین بسیاری از مردم، هر فساد و اختلافی را که در زمان عثمان در بلاد اسلامی روی داده است، به ابن سودا نسبت می دهند. بعضی نیز معتقدند که او تشکیلات سازمانی مستحکمی برای خود ایجاد کرده و در شهرهای مختلف، گروه‌های مخفی داشت که در راه فتنه‌گری فعالیت می کردند و چون زمینه مناسب ایجاد شد، بر خلیفه شوریدند و شد آنچه شد؛ آشوب، محاصره خلیفه و در نهایت قتل او.

من گمان دارم آنان که قضیه ابن سبا را تا این حد بزرگ می کنند، هم به خود و هم به تاریخ، ظلم بزرگی روا می دارند. اولین مسأله‌ای که در این رابطه به نظر می رسد، این است که در مصادر مهم تاریخی که جریان حوادث زمان خلافت عثمان را روایت کرده‌اند، نام و یادی از ابن سبا به میان نیامده است؛ مثلاً وقتی که ابن سعد، جریانات شورش مردم بر ضد عثمان را بیان می کند، نامی از ابن سبا نبرده است. یا بلاذری در انساب الاشراف که به نظر من مهمترین و مفصل‌ترین منبع این حادثه است، هم نامی از عبد الله بن سبا نبرده است. تنها طبری به نقل از سیف بن عمر، نامی از او برده و ظاهراً تاریخ نگارانی که بعد از او آمده‌اند، این قصه را از او نقل کرده‌اند.

من نمی‌دانم عبد الله بن سبا در ایام عثمان دارای جایگاهی بوده است یا نه و اگر جایگاهی داشته گمان نمی‌کنم از اهمیت چندانی برخوردار بوده است. و مسلمانان در روزگار عثمان چنین نبوده‌اند که فکر نشأت گرفته از اهل کتاب تازه مسلمانی که در زمان عثمان اسلام آورده بود، عقل آنان را بازیچه خود قرار دهد.

از عجیب‌ترین چیزهایی که درباره عبد الله بن سبا نقل کرده‌اند این که: او این فکر را به ابوذر تلقین کرد که معاویه را درباره اموال به نقد بکشد و به او بگوید: چنین نیست که برخی می‌گویند: ملکیت تنها از آن خداست بلکه صحیح این است که بیت المال از آن مسلمانان است... و تلقیناتی از این دست تا جایی که مدعی شده‌اند: تمام آنچه ابوذر در اعتراض بر اغنیا و اشراف انجام داده و گفته همه از تلقینات ابن سبا بوده است!

بنا بر این، کسانی که مدعی هستند ابن سبا با ابوذر ارتباط داشته و پاره‌ای از اعتقادات خود را به او القا کرده است، تنها بر خود ستم روا می‌دارند و ابن سودا را به درجه‌ای ارتقا می‌دهند که خود نیز هرگز طمع ارتقا به آن را نداشته است.

به نقل راویان اخبار، ابوذر پس از بازگشت از شام به مدینه، روزی به عثمان گفت: سزاوار نیست کسانی که زکات مال خود را می‌دهند، به این حد اکتفا کنند بلکه باید به فقرا نیز کمک کرده گرسنگان را سیر کرده و در راه خدا انفاق کنند.

کعب الأخبار در آن مجلس حاضر بود و در پاسخ گفت: کسی که زکات مال خود را بپردازد، وظیفه خود را انجام داده و همین او را کفایت می‌کند. ابوذر خشمگین شد و به کعب گفت: ای پسر زنِ یهودیه! تو را چه به این حرفها؟ آیا تو می‌خواهی دین ما را به ما بیاموزی؟ آنگاه با چوبدستی خود، بر سر کعب او کوفت.

این ابوذر است که آموزش دین توسط کعب الأخبار و دخالت او در امور مسلمانان را حتی در حدّ یک اظهار نظر، بر نمی‌تابد با این که در آن وقت، کعب الأخبار مسلمان هم بود و اسلام او نسبت به اسلام ابن سبا از سابقه بیشتری نیز برخوردار و ساکن مدینه نیز بوده است.

قوی‌ترین احتمال این است که، تمام آنچه از عبد الله بن سبا نقل شده و آنچه او مردم را به آن فراخوانده است، اگر صحیح باشد، پس از درگرفتن فتنه و بالا گرفتن اختلافات بوده و او فقط از این نابسامانی بهره‌برداری کرده و در ایجاد آن، نقشی نداشته است.

و باز احتمال قوی این است که: دشمنان شیعه در ایام حکومت امویان و عباسیان، درباره قضیه عبد الله بن سبا مبالغه کردند تا از یک سو درباره اعمال ناصوابی که به عثمان و کارگزارانش نسبت داده شده شبهه ایجاد کنند و از سوی دیگر به علی و شیعیان او نسبت ناروایی بدهند و برای انجام این عمل، پاره‌ای از امور شیعه را به یک یهودی که برای ضربه زدن به اسلام و مسلمین ادعای

مسلمانی کرده است، منسوب کنند. هیچ کدام از این مسائل، به عقل راست نمی‌آید و حتی قابل نقد هم نیست و نمی‌توان مسائل تاریخی را بر اساس آن بنا کرد»^(۱).

سپس، دکتر به شرح عوامل بروز شورش علیه عثمان می‌پردازد که من از نقل آنها خودداری می‌کنم.

مدینه منوره

حال، به پایتخت حکومت اسلامی مدینه منوره باز می‌گردیم؛ شهری که محل سکونت مهاجرین و انصار و در رأس آنان علی ابن ابی طالب علیه السلام است که در راه اعتلای کلمه اسلام، مردانه در گرداب جنگها فرو رفتند.

حال، چگونه صحیح خواهد بود، اگر بگوییم: همه این افراد در برابر سپاه تحت فرماندهی ابن سبا که مسافت طولانی مصر تا مدینه را طی کرده است، تا پایتخت را اشغال کرده حکومت را تغییر داده و خلیفه را به قتل برساند، هیچ موضعگیری نداشته‌اند؟ یا این که مسلمانان برای نجات پایتخت و جلوگیری از وقوع فاجعه در برابر آنان، موضع دفاعی نگرفته‌اند؟

۱- ر. ک: الفتنة الكبرى عثمان: ۱۳۴.

اقا واقعیّت غیر از این است. شورش تنها از مصر آغاز نشده و رهبر آن نیز ابن سبا نبوده است؛ زیرا چنین کسی اصلاً وجود خارجی نداشته است؛ قیام علیه عثمان به دلیل تنفّر عمومی که در اثر اقدامات ناشایست امویان و به خصوص مروان، در سرتاسر بلاد اسلامی ایجاد شده بود، از داخل خود مدینه آغاز گردید؛ اقداماتی که نظر عموم صحابه را به اصلاح وضع موجود سوق داد و این مطلبی است که اکثر مورّخان آن را ذکر کرده‌اند.

بهتر است ادامه سخن را به استاد احمد امین در آخرین نوشتاری که از ایشان منتشر شده و «یوم الإسلام» نام دارد، واگذاریم:

«عثمان در شش سال ابتدای خلافت خود، روشی عدالت‌مندانه و مهرورزانه در پیش گرفت، اقا در شش سال دوم، در حالی که سنّ و سالش نیز بالا رفته بود، در برابر خویشاوندان اموی خود کوتاه آمد و امور اداره دولت را به سرکرده آنان مروان بن حکم اموی واگذار کرد... وی با این کار، خشم بسیاری از صحابه خصوصاً علی، زبیر، طلحه و دیگران را برانگیخت. آنان ابتدا می‌خواستند خلافت را از بند این سلطه خلاص کنند و به همین جهت با نصیحت، عثمان را به کناره‌گیری تشویق کردند، اقا او نپذیرفت. سپس دیر زمانی نگذشت که عثمان در مدینه تنها ماند و دوستان زیادی در اطراف او باقی نماندند.

از بزرگترین شخصیت‌هایی که در جنگ با عثمان و تحریک مردم علیه او نقش داشت، می‌توان به عایشه دختر ابوبکر اشاره کرد.

مخالفان عثمان همگی توانستند شهرهای اسلامی را علیه او بشورانند و اهل مدینه خانه وی را به محاصره درآوردند و هرچه به آنان پیشنهاد شد تا از محاصره درست بردارند، نپذیرفتند. مصریان هم (که برای اعتراض به اعمال حاکم مصر به مدینه آمده بودند)، پس از اطلاع یافتن از نامه‌ای که عثمان به عبدالله بن ابی سرح - فرماندارش در مصر - نوشته بود و در آن دستور ترور رهبران معترضین، در هنگام بازگشت به مصر به وی داده شده بود، سر به شورش برداشتند...»^(۱)

وی می‌گوید:

«از مهمترین مسائلی که اعتراض مردم را نسبت به عثمان برانگیخت، این بود که عبدالله بن خالد بن اُسَید اُموی، از عثمان طلب صلّه کرد و او چهارصد هزار درهم به او بخشید!

یا این که حَکَم بن ابی العاص را که پیامبر اکرم ﷺ وی را از مدینه تبعید کرده بود، به مدینه بازگرداند و یک صد هزار درهم به او بخشید!

یا این که بازار مدینه را که پیامبر اکرم ﷺ، آن را از اموال عمومی مسلمانان اعلام فرموده بود، به مقاطعه حارث بن حَکَم در آورد. وی همچنین فدک را به مقاطعه به مروان داد در حالی که حضرت فاطمه علیها السلام پس از وفات پدر گرامی‌اش، گاه به عنوان میراث

۱- ر.ک احمد امین، يوم الإسلام، احمد امین: ۵۷.

و گاه به عنوان نحله و بخشش رسول خدا، طلب مالکیت آن را داشت، اما حکومت وقت، تقاضایش را رد کرد!

و نیز تمام چراگاه‌های اطراف مدینه را جز برای گله‌های اغنام بنی امیه برای چرای سایرین ممنوع اعلام کرد!

همچنین تمام بلاد فتح شده غرب آفریقا را که از طرابلس تا تنگه جبل الطارق را شامل می‌شد، به تنهایی به عبدالله بن سعد بن ابی سرح داد، بدون این که احدی از مسلمانان را با وی شریک کند. او در همان روزی که دستور داد از بیت المال مسلمانان یک صد هزار درهم به شوهر دخترش، مروان بن حکم بدهند! دستور داد دویست هزار درهم نیز به ابوسفیان بدهند و کار به جایی رسید که در آن روز، زید بن ارقم - که خزانه دار بیت المال بود- با چشمانی گریان کلید بیت المال را جلوی او گذاشت و از سمت خود استعفا کرد و رفت.

عثمان به او گفت: آیا از این که من صله رحم کرده ام و به خویشان خود پول داده‌ام، گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: نه، از این می‌گیرم که می‌پندارم تو این پولها را در قبال اموالی که در زمان رسول خدا در راه خدا خرج کرده‌ای، از بیت المال برمی‌داری؛ به خدا که اگر صد درهم به مروان داده بودی، زیاد بود. عثمان گفت: کلیدها را بگذار و برو که کسی را به جای تو خواهیم یافت!

همچنین ابوموسی اشعری، اموال بسیاری را از عراق آورد و عثمان تمام آنها را میان بنی امیه تقسیم کرد. وی در ازدواج حارث بن حکم، یک صد هزار درهم از بیت المال به او بخشید. عثمان همچنین به دلیل مخالفت ابوذر با ثروت اندوزی معاویه در شام، او را به ریزه تبعید کرد. وی عبدالله بن مسعود را چنان کتک زد که دنده‌هایش شکست. او در امور اقامه حدود، رد مظالم، جلوگیری از دستهای بازیگر، رعایت مصالح مسلمانان در عزل و نصبها و... از طریقه خلیفه پیش از خود، عمر عدول کرد.^(۱)

«به هر حال، قیام بر ضد او از مدینه آغاز شد و بیشتر صحابه برای مبارزه و اصلاح انحرافات که امویان با سوء استفاده از موقعیت به دست آمده به وجود آورده بودند، به میدان آمدند. صحابه به مردم بیشتر شهرها نامه نوشتند که: اگر اراده جهاد دارید، بشتابید که خلیفه شما دین محمد را تباه کرده است.»^(۲)

۱- احمد امین، یوم الإسلام: ۵۸-۵۹.

۲- ر.ک: انساب الأشراف، بلاذری: ۵؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۳/ ۱۶۸؛ تاریخ طبری: ۲/ ۶۴۴ و دیگران.

مأخذ [افسانه عبدالله بن سبا]

ما خود را ملزم می‌بینیم که منبع و مأخذ این قضیه را مورد بررسی قرار دهیم تا معلوم شود نویسندگان، معلومات خود را درباره این قصه از کدام سرچشمه دریافت کرده‌اند؟ زیرا ما برخی از تاریخ‌نویسان را یافته‌ایم که مایل به تشکیک در صحت این قضیه هستند؛ اما از آنجا که می‌پندارند این قضیه با روایات متواتر و متعدّد و از روایان ثقه و مورد اعتماد نقل شده است، نمی‌توانند این مطلب را به صراحت بیان کنند و همین امر موجب می‌گردد که نتوانند این قصه را به کلی نفی کنند، ولی از مبالغه‌های آن کاسته‌اند.

اما برخی از آنان به قطع و جزم، صحت این افسانه را پذیرفته‌اند فقط به این دلیل که راوی آن کسی است که ترمذی در صحیح خود، از او نقل روایت کرده است^(۱) و از اختلاط این دو دیدگاه با یکدیگر، امر بر بسیاری دیگر از مورخان مشتبه شده است.

دکتر ضیاء الدین الرّیس می‌گوید:

«برخی از نویسندگان خواسته‌اند در شخصیت این مرد؛ یعنی عبدالله بن سبا تشکیک کنند، اما روایات از او متعدّد بوده و تواتر اخبار مورخان راستگو درباره او، اعتقاد به وجود وی را تأیید می‌کند؛

۱- صحیح ترمذی: ۵ / ۶۹۷، ح ۳۸۶۶.

گرچه درباره این شخص، مبالغه و زیاده روی نیز شده و تمام وقایعی را که در عهد عثمان اتفاق افتاده به او نسبت داده و پیامدهای آن حوادث را نیز به گردن او انداخته‌اند...»^(۱).

بنا بر این، دکتر ریس، از همان کسانی است که امر بر او مشتبه شده و چنین گمان کرده است که طُرُقِ روایات درباره قضیه ابن سبا متعدّد است؛ زیرا این قضیه را در چند کتاب دیده است، اما او هم همه حکایاتی را که درباره ابن سبا نقل شده است، قبول ندارد. به نظر او عبد الله بن سبا شخصیتی موجود، اما عاری از مبالغه است و همه اعتماد او در باور به وجود ابن سبا تعدّد روایات و تواتر اخبار مورخان ثقه، در رابطه با این شخص است.

ما نیز از همین جا درمی‌یابیم که او حقیقت را و بیشتر مایل است که در وجود شخصیتی به نام عبدالله بن سبا در تاریخ، شک کند، اما در عین حال نمی‌تواند خود را از سیطره تأثیر پذیری از روشها و قواعد قدیمی رها کند؛ قواعدی که مأخوذ از طبیعت عمل به روایت و اتصال آن به حدیث شریف نبوی است؛ بنا بر این شیوه، آنچه راوی ثقه نقل می‌کند، قطعی است حتی اگر در مورد حوادث، اندیشه‌ها، یا اشخاصی باشد که همه مردم حق دارند به آنها نگاهی واقع‌گرایانه داشته باشند. در چنین شرایطی، ما به لحاظ علمی بر

خود واجب می‌دانیم که نور تحقیق و پژوهش را بر این قضیه بتابانیم تا در روشنایی آن، حقایقی را که در تاریکیهای جهالت پنهان مانده و لازم است بر همگان آشکار گردد، ببینیم و پرده از آنها برداریم. شک نیست که بر هر پژوهشگر آزاده‌ای لازم است در تحقیق دربارهٔ چنین مسأله‌ای، وقت بیشتری بگذارد؛ زیرا کوتاهی در این مسأله، موجب به بار آمدن نتایج وخیم و خسارات بسیاری برای جامعه و نیز وقوع فجایعی خواهد شد که دل هر مسلمانی از آن آب می‌شود، پس باید در روشنای تحقیق ببینیم، منبع و مأخذ این جریان چیست.

اولین و قدیمی‌ترین منبعی که این جریان را نقل کرده و قبل از وی کسی از آن یادی نکرده، تاریخ طبری است. ابوجعفر محمد بن جریر طبری (متوفای سال ۳۱۰ هجری قمری)، صاحب تفسیر کبیر و مؤلف کتاب «تاریخ الأمم و الملوک» که به «تاریخ طبری» معروف است. این کتاب، تنها منبعی است که این قصه و تمام آنچه به عبدالله بن سبا مربوط می‌شود، برای اولین بار ذکر کرده است.

سپس ابن اثیر (متوفای سال ۶۳۰ هجری قمری)، ابن کثیر (متوفای سال ۷۷۴ هجری قمری) و ابن خلدون (متوفای سال ۸۰۸ هجری قمری)، به ترتیب این داستان را از تاریخ طبری اخذ کرده‌اند.

تمام آنچه محمد بن جریر، درباره داستان ابن سبا و حوادث دوران عثمان و اخبار رده^(۱) آورده است، همه از یک راوی به نام سیف بن عمر است که در زمان هارون الرشید عباسی، یا بعد از آن وفات کرده است.

ما را نمی‌رسد که درباره ابن جریر و نقل چنین افسانه‌هایی توسط او سخن به میان آوریم؛ چرا که او روایاتی را با ذکر نام منبع از دیگران نقل کرده، ولی صحت و سقم آن را به نظر خوانندگان اهل تحقیق خود وا نهاده و طبق آنچه در مقدمه کتابش آورده خود را از مؤاخذه در مورد محتویات کتاب بری الذمه کرده است و چنین می‌گوید:

«آنچه از اخبار در این کتاب من ذکر شده که از برخی گذشتگان نقل گردیده ممکن است مورد پذیرش خواننده‌ای واقع نگردد، یا شنونده‌ای را ناخوش آید؛ از این جهت که وجهی برای تصحیح آن نشناخته یا برای معنای آن حقیقتی تصور نتواند کرد، اما باید دانست که این امر، از ناحیه ما ایجاد نشده بلکه از ناحیه برخی ناقلان است که این اخبار را به ما رسانده‌اند و ما نیز روایات تاریخی را چنان که به دست ما رسیده نقل کرده‌ایم»^(۲).

۱- جریان مرتد شدن گروهی از مردم در آن زمان (مترجم).

۲- تاریخ طبری: ۱ / ۵.

با این بیان، معلوم می‌شود که طبری، صحت تمام آنچه را در کتابش آورده تأیید نمی‌کند و باب بررسی و موشکافی در آنها را برای پژوهشگران باز گذاشته است؛ چه این که در کتاب خود اخباری آورده است که با یکدیگر در تعارض بوده و تنها می‌توان یکی از آنها را صحیح دانست و به هیچ وجه نمی‌توان آنها را با هم جمع کرد. خود نیز جز در موارد معدودی که مورد نیاز بوده به موازنه یا ترجیح میان آنها نپرداخته است.

بدون شک، طبری مورّخی بزرگ و فقیهی دانشمند بوده که وجود خود را وقف دانش و معرفت کرده و از جلوه‌های این امر همین است که در مقدمه کتاب «تاریخ الأمم و الملوک» خود، به چگونگی تألیف کتاب و اخذ اخبار و این که چگونه اخبار گذشتگان را همان طور که به دستش رسیده بدون دخل و تصرف نقل کرده است، هشدار داده و خود را از چون و چرای صحت، یا عدم صحت و جعلی بودن، یا دروغ بودن آن روایات و رهاننده، هرگز خود را مؤید اخبار نقل شده در این کتاب، قرار نداده و از ما و سایر خوانندگان کتاب خود نخواست است تا آنچه در تاریخ وی آمده بپذیریم و همه آنچه را در کتابش آمده تصدیق و بدان اعتراف کنیم.

اخبار طبری

ما بهتر دیدیم که اگر آنچه را که خطیب - معروف به محبّ الدین - درباره تاریخ طبری آورده است، عیناً نقل کنیم، سودمندتر است. وی گوید:

«طبری از اخباری بهره جسته است که باید برای بررسی شرح حال روات آن، به کتابهای جرح و تعدیل مراجعه کرد. تراجمِ راویان مستقیم طبری و مشایخ آنها در کتابهایی همچون تذکره الحُفَاطِ ذَهَبی آمده و تراجم روات وی، تا پایان سدهٔ دوّم هجری را نیز می‌توان در خلاصهٔ تذهیب الکمال صفی خزرجی، یا تذهیب التهذیب حافظ ابن حجر ملاحظه کرد.

همچنین شرح حال آن دسته از راویان وی را که مورد جرح و تضعیف قرار گرفته‌اند نیز حافظ ذهبی در میزان الاعتدال آورده است. همچنین است در طبقات ابن سعد، تاریخ بغداد خطیب، تاریخ دمشق ابن عساکر، تاریخ الاسلام ذهبی والبدایه و النهایه ابن کثیر. کتابهایی هم که در علم حدیث شناسی به رشتهٔ تحریر درآمده، به وضوح ملاکها و صفات لازم برای یک راوی و این که چه وقت می‌توان روایت مخالف را اخذ کرد، بیان کرده‌اند. ما امتی را سراغ نداریم که تاریخ نگاران آن، به موشکافی در اخبار و بیان درجات صحت آنها و شرایط بهره‌برداری از آن روایات، همچون دانشمندان

مسلمان اهمیت داده باشند؛ به گونه‌ای که دانستن این علوم از شرایط لازم، برای اشتغال در علم تاریخ اسلامی به شمار رفته است.

اما آنان که اخبار را از روی هوا و هوس و امیال نفسانی خود نقل می‌کنند، بدون این که راویان آنها را بشناسند، تنها به این اکتفا می‌کنند که در پاورقی کتاب خود آدرس بدهند: طبری: جلد فلان و صفحه فلان و گمان می‌کنند با این کار، وظیفه خود را انجام داده‌اند، در مقام بهره‌برداری از هزاران خبری که در دل کتابهای تاریخ اسلامی جای گرفته است، دورترین مردم به حساب می‌آیند.

اگر این افراد، با دانش مصطلح الحدیث آشنا و با کتابهای جرح و تعدیل مأنوس بودند و قصد نقل هر خبری را که داشتند، همچون متن خبر، به رجال و روات آن نیز اهمیت می‌دادند، می‌توانستند در جوّ تاریخ اسلامی زندگی کنند و بد را از خوب، سره از ناسره اخبار را از یکدیگر تمیز داده و قطعاً می‌فهمیدند که قدر و قیمت اخبار، به قدر و ارزش راویان و ناقلان آنان وابسته است»^(۱).

اینک پیش از آن که وارد بحث از رجال سند روایات در قصه ابن سبا شویم، دوست دارم ابتدا از همین «خطیب» سؤال کنم: آیا او خود، به آنچه در متن فوق درباره لزوم بررسی رجال سند از منقولات از طبری و دیگران نوشته پایبند است؟

۱- مجله الأزهر، شماره ۲۴: ۲۱۰ سال ۱۳۷۲ هجری.

آیا او خود، از دانش مصطلح الحدیث بهره‌ای برده است؟ و آیا او خود، با کتابهای جرح و تعدیل مأنوس است تا بداند که روایت مجروحین^(۱) را نباید پذیرفت و تنها روایت راویانی که مورد تعدیل واقع شده‌اند، قابل پذیرش است؟

اگر پاسخ خطیب به این پرسش مثبت باشد، آنچه او خود در عمل انجام داده است، آن را تأیید نمی‌کند؛ چرا که او خود در کتابش اخباری را نقل کرده که به منبع مورد وثوقی مستند نیست و تنها از سرِ هوای نفس، ملتزم به قبول آن روایات شده است.

بارزترین نمونه این عمل او، همان متنی است که در صفحات پیشین، از وی در مورد جریان ابن سبا نقل کردیم؛ همان قضیه‌ای که طبری در نقل آن منفرد است و در سند آن روایات نیز راویانی که دارای صفات قبول باشند، وجود ندارد. پس او چگونه به چنین اخباری اعتماد کرده است؟

من نمی‌دانم که او چرا آنچه را در این مقاله آورده در عمل خود پیاده نکرده است. آیا این دستور العمل را تنها برای دیگران صادر کرده است؟ آیا او مصداق آمران به معروف که خود عمل به آن نمی‌کنند و ناهیان از منکر که خود مرتکب آن می‌شوند، نیست؟

۱- «مجروحین»، کسانی هستند که به اصطلاح رجال، توسط دانشمندان علم رجال مورد جرح قرار گرفته و روایاتشان پذیرفته نمی‌شود (مترجم).

حال، بررسی سند روایت را به خوانندگان محترم تقدیم می‌داریم
تا برای آنان آشکار گردد که آنچه خطیب، در این مقاله نوشته تنها
مرگبی بر کاغذ بوده است.

سند [افسانه عبدالله بن سبا]

پیش‌تر دانستیم که افسانه ابن سبا چگونه در تاریخ اسلامی، پا گرفت و راه خود را برای نیل به هدفی که برای آن ساخته شده بود، باز کرد؛ این هدف اخلال و طعن در عقاید مسلمانان و انداختن آنان در پرده جهالت و نادانی و فریفتگی، نسبت به کسانی بود که متظاهرانه اموری را به دین نسبت می‌دادند.

بسیاری از نویسندگان، از شخصیت‌های بزرگی که به ادعای آنان، دعوت ابن سبا را پاسخ گفته‌اند، تعبیراتی متفاوت دارند.

برخی از آنان از سرِ حسن نیت، بعضی دیگر از روی بلاهت و گروهی هم از راه غُلُو در این امر داخل شدند... و یا دیگر تعبیراتِ زشت.

همچنین ملاحظه کردیم که ابن سبا از چنان قدرت و سلطه‌ای برخوردار است که عقاید خود را به راحتی منتشر نموده بدون ترس و واهمه از حکومت وقت، یا بیم و پروایی از افکار عمومی، مفسد خویش را در میان جامعه پراکنده است تا به جایی که توانسته بیشتر مسلمانان را از راه راست منحرف کرده از سوی والیان شهرهایی که از ضدیت او با حکومت مرکزی و تلاش وی در دعوت مردم به

قیام علیه خلیفه عثمان آگاهی داشتند، هیچ مجازات و خسارتی متوجه او نشده است!!

آنان تنها به این بسنده کرده‌اند که حاکم بصره او را از شهر اخراج کرد و معاویه چون از جریان وی آگاه شد، کاری درباره‌اش انجام نداد! ابن ابی سرح (والی مصر) نیز در حالی که می‌دید ابن سبا در حال جمع آوری نیرو و آماده سازی آنان برای حمله به مدینه و ایجاد انقلاب (کودتا) است و سایر چیزهایی که درباره اهمیت کارهای او نوشته‌اند، هیچ مجازاتی را شامل حال او نکرد!

دکتر طه حسین، پس از نقل قصه ابن سبا و بعید دانستن صحت آن، می‌نویسد:

«موضع ما در برابر این اقوال تاریخی، باید موضعی محافظه کارانه و محتاطانه باشد. ما باید مسلمانان صدر اسلام را برتر از این بدانیم که کسی بتواند با دین و عقل و سیاست آنان بازی کند؛ آن هم مردی که از صنعا آمده پدرش یهودی و مادرش سیاه پوست بوده، خودش نیز یهودی بوده و بعد، نه از روی اجبار و نه از روی اشتیاق بلکه از سر حيله و نیرنگ، اسلام آورده و توانسته است در کار خود از موفقیت قابل توجهی نیز برخوردار شود؛ او توانست مسلمانان را بر خلیفه خود بشوراند تا جایی که به قتل او انجامید و قبل، یا بعد از این عمل، مسلمانان را به فرقه‌ها و گروه‌های مختلف، متفرق کرد.

همه اینها مسائلی است که از نظر عقل سلیم، غیر قابل پذیرش و در برابر نقد صادقانه بی ثبات است و بنا نهادن امور تاریخی بر این گونه مسائل، شایسته نیست.

آری، همین امور که این قضیه را در بر گرفته و شاخ و برگهای غیر قابل تصدیق آن، برای ساقط شدنش از حجیت کافی است و با وجود این امر، نیازی به بحث از سند و شناسایی احوال رجال و روات آن نیست و در واقع امری زاید و غیر ضروری به شمار می-رود، اما با توجه به اهمیت این قضیه و پندار برخی از آنان، مبنی بر این که راویان افسانه عبدالله بن سبا همه ثقه و قابل اعتماد هستند، این نیاز پیش می آید که ما از رجال سند این قصه بحث کنیم و سخنان دانشمندان علم رجال را درباره آنان بشنویم تا مسأله روشن شده حقیقت، آشکار گردد و قضاوت در این باره را به جای احساسات، به عقل و به جای نادانی، به دانایی و به جای باطل، به حق بسپاریم.

ابتدا بهتر است بدانیم که این قصه تنها مستند به یک نفر است و او کسی نیست به جز سیف بن عمر که فقط طبری از او این قصه را نقل کرده و بقیه مورخان - چنان که گذشت - همه از او گرفته اند. حال، رجال این سند را در برابر خوانندگان قرار می دهیم و قضاوت را به آنان واگذار می کنیم.»

رجال سند [افسانه عبدالله بن سبا]

طبری در بیان حوادث سال ۳۰ هجری قمری می‌گوید:

«در این سال، جریان ابوذر و تبعیدش از شام به مدینه توسط معاویه اتفاق افتاد. در بیان سبب تبعید ابوذر از شام به مدینه چند امر ذکر شده است که من (طبری) در این جا از بیان بسیاری از آنها اکراه دارم، اما آنان که معاویه را در این امر معذور می‌دارند، در توجیه کار او برای این امر، قصه‌ای دارند که آن را سَرِی^(۱) در نامه-ای به نقل از شعیب، از سیف، از عطیه به نقل از یزید فقعیسی برای من نوشته است: چون ابن سودا به شام وارد شد، با ابوذر ملاقات کرد و به او گفت: ای ابوذر! آیا از معاویه تعجب نمی‌کنی که می‌گوید: اموال از آن خدا است...» تا پایان قصه...»^(۲).

احمد امین نیز در استدلال خود بر این که ابن سودا اصول مزدک زردشتی را به ابوذر تلقین کرده به همین نقل طبری استناد کرده است، آن جا که می‌گوید:

۱- «سَرِی» نام کسی است (مترجم).

۲- تاریخ طبری: ۵ / ۶۶، چاپ ۱.

«ما تنها در دیدگاه مالی و اقتصادی ابوذر، شباهت بسیاری با افکار و آرای مزدک مشاهده می‌کنیم. طبری در این رابطه می‌نویسد: ابوذر در شام قیام کرد و سخنش این بود که: ای گروه اغنیا و ثروتمندان! فقیران را در اموال خود شریک کنید؛ به کسانی که گنجهای طلا و نقره را نزد خود ذخیره کنند و آن را در راه خدا انفاق نکنند، وعده داده شده ...، تا پایان داستان که پیش‌تر گذشت».

سپس احمد امین چنین ادامه می‌دهد که:

«اما باید دید که این دیدگاه چگونه به افکار ابوذر راه یافته است؟ طبری در پاسخ به این سؤال چنین آورده است: ابن سودا (عبد الله بن سبا)، با ابوذر ملاقات کرده و این افکار را به او القا کرده است»^(۱).

و این همان قصه‌ای است که در بالا نقل کردیم و معلوم شد که طبری آن را به صورت مکاتبه، از سَری و او هم از شعیب، از سیف، از عطیه، از یزید ققعسی نقل کرده است.

اینها رجال سند روایتی هستند که مستند حکم احمد امین به القای افکار مزدکی، توسط ابن سودا به ابوذر است.

حال اینان چه کسانی هستند؟ از چه جایگاهی برخوردارند؟ و چه مرتبه‌ای از راستگویی دارند؟ به زودی پاسخ این سؤالات را خواهیم یافت.

البته ناگفته نماند که طبری هم خود، این داستان را از زبان طرفداران متعصب معاویه - که قصد توجیه کارهای او را داشته‌اند - نقل کرده است و پر واضح است که تعصب می‌تواند چه تأثیری در جعل و تحریف حقایق داشته باشد.

اما درباره جریان ابن سبا و گردش او در مناطق مختلف اسلامی، شکست اقداماتش و بالأخره رسیدنش به مصر و اظهار نظریاتش در مورد رجعت و وصایت در آن جا، و این که (به روایت طبری) داعیان خود را از آن جا به سایر نقاط ارسال کرده و با افراد فتنه‌جو در شهرها مکاتبه نموده و آنان را پنهانی به آنچه در نظر داشته فراخوانده است، تا پایان آنچه طبری درباره او نقل کرده^(۱) و شیخ ابوزهو و دیگر نویسندگان نیز.

اگر به منبع اصلی این قصه مراجعه کنیم خواهیم دید که طبری، طبق مکاتبه سَری، از شعیب، از سیف، از عطیه، از یزید قفعیسی، چنین نقل می‌کند که گفت:

«عبدالله بن سبا مردی یهودی از اهل صنعا و مادرش سیاه پوست بود. وی در زمان عثمان اسلام آورد. سپس در شهرهای مختلف به گشت و گذار پرداخت و تلاش کرد تا مسلمانان را گمراه کند. وی سفر خود را از حجاز آغاز کرد و سپس به بصره و بعد از آن، به

۱- تاریخ طبری: ۹۸/۵، چاپ اول.

کوفه نقل مکان کرد...». تا پایان آنچه طبری در جلد پنجم تاریخ خود در صفحات ۹۸ و ۹۹ آورده است.

بنا بر این، حدیث از نظر سند، دایر مدار شخص طبری، سَری، شعیب، سیف، عطیه و یزید قفعی است و رجال سند و مستند همه آنان که درباره ابن سبا، در کتابهای خود مطلب نوشته، کار او را بزرگ کرده و از او شخصیتی قوی و تأثیرگذار در تاریخ مسلمانان، بلکه تغییر دهنده جریان تاریخ ساخته‌اند، همین چند نفر هستند.

با این حال، این روایت، مشهور شده و تبعیت کورکورانه به خوبی نقش خود را در انجماد فکر و ترک تحقیق و پژوهش در محتوای روایت - که آکنده از مخالفت با قواعد پیشرفت و قوانین زندگی است - بازی کرده است؛ قوانینی که حکم می‌کند تا در برخورد با آنچه مردم روایت می‌کنند، از مقیاسهای عقلی استفاده شود. در این صورت، چه دلیل قانع کننده‌ای وجود دارد که همین معیارهای عقلی، در عدم ردّ قضیه ابن سبا، یا عدم صدور آن از ثقاتی همچون طبری، با نیروی مضاعفی مؤثر نباشد؟ در حالی که طبری نیز فقط روایت کننده داستان است و خود، هرگز تمام آنچه را در تاریخش آورده تأیید نکرده و ادعای صحت هرآنچه را در این کتاب است، ندارد.

با توجه به این که ارزش روایت نیز متأثر از ارزش سند آن است و قضیه ابن سبا هم منحصر به نقل طبری است و از ارائه آن، از زبان

سیف آغاز شده است و احدی از دیگر مورخان معتبر و معتمد، غیر از طبری، در این کار، با طبری شریک نشده‌اند و نیز خلأ زمانی در ترتیب سلسله اسناد، همچنان باقی است و طبری برای رفع آن اقدامی نکرده و شاخ و برگهای دروغین نیز نتوانسته است آن را پر کند؛ بنا بر این، می‌پرسیم: داستان ابن سبا پیش از روایت سیف کجا بوده است؟

البته ما نیز باید در بحث از رجال سند قصه ابن سبا به مقتضای امانت و رعایت اصول تحقیق و روشنگری عمل کنیم. وظیفه ما حکم می‌کند که امثال این دروغها و افتراها را تصدیق نکنیم، اما برای روشنگری بیشتر و رسیدن به واقعیت، ناچاریم این افراد را زیر پرتو نور تحقیقات علمی قرار دهیم.

تحقیق [پیروان راویان طبری]

طبری؛ ابوجعفر، محمد بن جریر طبری (متوفای سال ۳۱۰ هجری قمری) صاحب «تاریخ کبیر»، معروف به «تاریخ طبری» است. هدف ما در این بحث، شناخت شخصیت او نیست؛ زیرا او شخصیتی شناخته شده و از رؤسای مذاهب کهن بوده و خود نیز، در مقدمه کتاب تاریخ خود، چنین آورده است:

«آنچه از اخبار در این کتاب من ذکر شده، که از برخی گذشتگان نقل گردیده، ممکن است مورد پذیرش خواننده‌ای واقع نگردد یا شنونده‌ای را ناخوش آید، از این جهت که وجهی برای تصحیح آن نشناخته یا برای معنی آن حقیقتی تصور نتواند کرد؛ اما باید دانست که این امر از ناحیه ما ایجاد نشده، بلکه از ناحیه برخی ناقلان است که این اخبار را به ما رسانده‌اند و ما نیز، روایات تاریخی را چنانکه به دست ما رسیده، نقل کرده‌ایم»^(۱).

بنا بر این، مسؤلیت تمام آن روایات، به عهده راویانی است که طبری از آنان نقل کرده است؛ بر همین اساس، ما نیز تحقیق علمی

را بر همان راویان که طبری این قصه را به وسیله آنان نقل کرده جاری می‌کنیم.

رجال این سند به ترتیب از این قرارند:

۱- سَری.

۲- شعیب.

۳- سیف بن عمر.

۴- عطیه.

۵- یزید فقعی.

اینان چه کسانی هستند؟ چه مقدار روایت نقل کرده‌اند؟ نظر دانشمندان علم رجال، درباره آنان چیست؟

سَری کیست؟

۱- سَری اولین شخص در سلسله سند روایت است و طبری هنگام روایت کردن از او چنین می‌گوید:

«این مطلب را سَری برای من نوشت و فرستاد».

او هیچ اشاره‌ای به نام پدر، یا عشیره و فامیل وی نکرده است، اما در جای دیگر، از کسی به نام سَری بن یحیی نام برده و روایتی را

به صورت شفاهی از او نقل کرده و عبارت طبری در آن جا این است: «حَدَّثَنِي السَّرِيُّ بْنُ يَحْيَى...»^(۱).

ظاهر امر این است که: شخص اوّل هم باید همین سَرِي بن يحيى باشد، اما با این همه وی فردی مجهول و ناشناخته است و این نام نیز بین چند تن از دارندگان آن، محلّ تردید است.

۲- سَرِي بن يحيى بن اياس که معاصر طبری نبوده و سال وفات او ۱۶۷ هجری قمری است؛ یعنی او ۵۷ سال پیش از ولادت طبری از دنیا رفته است؛ چون ولادت طبری در سال ۲۲۴ و وفاتش در سال ۳۱۰ هجری قمری به وقوع پیوسته است. در این صورت نامه نگاری یا نقل شفاهی حدیث، میان این دو ممکن نیست.

۳- سَرِي بن يحيى بن سَرِي؛ برادرزاده هناد بن سَرِي. ابو حاتم که خود، متوفای سال ۳۲۷ قمری است، از او نام برده؛ بنا بر این، این شخص با طبری معاصر بوده؛ زیرا طبری هم معاصر ابوحاتم بوده، اما نکته این جاست که ابوحاتم، نه تنها از او هیچ روایتی نقل نکرده بلکه حتّی به یک نفر نیز اشاره نکرده که از وی روایت کرده باشند و احدی از شرح حال نویسان نیز از او به عنوان «محدّث» یاد نکرده و در این باره که او از کسی، یا کسی از او، حدیثی نقل کرده باشد، سخنی به میان نیامده است.

به هر حال، کسی با این نام و مشخصات، به عنوان محدث شناخته نشده و به روایت، مشهور نگردیده است.

بعضی نیز بر این باورند که آن سَری که طبری از او نقل روایت کرده است، «سَری بن اسماعیل همدانی کوفی»، پسر عمو و کاتب شَعبی است.

این مطلب نیز صحیح نیست؛ زیرا وفات شَعبی در سال ۱۰۳ و ولادت طبری در ۲۲۴ هجری قمری بوده و امکان ندارد که عُمر این شخص، آن قدر طولانی باشد که تا زمان طبری امتداد یافته و وی از او نقل حدیث کرده باشد. در عین حال، اگر این شخص همان سَری مورد نظر ما باشد، به لحاظ قواعد رجالی، دارای صفاتی بوده که پذیرش روایت را از او غیر ممکن می‌کند؛ زیرا وی از نظر رجالی، ضعیف و متروک الحدیث به حساب می‌آید؛ چنان که ابن مُبارک، ابو داوود و نسائی درباره‌اش گفته‌اند:

«وی ثقه نیست و احادیث او را احدی نقل ننموده و کسی در آنها از وی پیروی نمی‌کند».

چنان که ابن عُدّی و ابن حَبّان گفته‌اند:

«وی اسناد را وارونه کرده و احادیث مُرسله^(۱) را نقل می‌کرده...»
تا آخر آنچه درباره‌ او گفته‌اند^(۲).

۱- حدیثی که سلسله سندش به ترتیب زمانی، کامل و متصل نباشد (مترجم).

۲- ر.ک: تهذیب التهذیب: ۳ / ۴۶۰ - ۴۵۹؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۲۷۰.

برخی نیز بر این عقیده‌اند که شخصی که طبری از او روایت کرده «سَری بن سهل بن عاصم بن سهل»، ابو‌عاصمِ همدانی، مرتبی المعترف بالله است که گاه او را به جدش نیز منسوب می‌کنند و این شخص، معاصر طبری است؛ چون وفاتش در سال ۲۵۸ قمری در بغداد اتفاق افتاده و طبری هنگام وفات او، سی ساله بوده و ممکن است این، همان شخص مورد نظر باشد، اما با این همه، این شخص نیز توسط ابن خراش، متهم به دروغ‌گویی شده.

ابن عدی نیز او را تضعیف کرده و درباره‌اش گفته است:

«وی حدیث می‌دزدید...».

نقاش نیز درباره او گفته:

«وی جاعل حدیث بوده»

ذهبی نیز دو حدیث برای نمونه از جعلیات او نقل کرده است^(۱).

در هر صورت، این راوی که طبری از او حدیث نقل کرده در هاله‌ای از ابهام و ناشناختگی قرار دارد و بر فرض این که وی شناخته شده و راستگو باشد، ما ملتزم هستیم برای درست شدن این قصه درباره شیخ او که وی این روایت را از او نقل کرده؛ یعنی شعیب، تحقیق کنیم.

۱- میزان الاعتدال: ۱ / ۲۷۰؛ لسان المیزان: ۳ / ۱۲.

شعیب کیست؟

«شعیب بن ابراهیم»، مجهول و ناشناخته است.

ذهبی گوید:

«شعیب بن ابراهیم، راوی ای است که سیف، به نحو کتابت از او نقل حدیث کرده است، در وی جهالت (ناشناختگی) وجود دارد». ابن عدی نیز درباره او چنین می گوید:

«وی معروف نیست».

و این امر نیازمند تفصیل بیشتری نیست زیرا پرده ناشناختگی بر او فرو افتاده و جز این که وی، از سیف بن عمر این روایت را نقل کرده چیز دیگری از او نمی دانیم.

سیف کیست؟

سیف بن عمر ضبّی اسدی (تمیمی هم گفته شده) برجمی (سعدی هم گفته شده) کوفی (متوقای بعد از سال ۱۷۰ هجری قمری)، راوی احادیث سقیفه، رده و حوادث زمان عثمان است. وی نقطه آغازین افسانه ابن سباست و اخبار سبّیه^(۱) و نشأت گرفتن آنان، همچنین تأثیرگذاری آنها در جامعه اسلامی و بدعتها و اختلافاتی که بنیاد نهادند، حول محور این شخص، دور می زند.

۱- پیروان خیالی عبدالله بن سبا (مترجم).

اوست که این افسانه‌ها را اختراع و این حوادث را خلق کرده است؛ وی خالق منحصر به فرد عبدالله بن سبا و بنیانگذار این شخصیت است.

رجالین او را به اوصافی چون کذاب (بسیار دروغگو) و ضاع (بسیار جعل کننده) و زندقی که اخبار دروغین را به راویان راستگو منسوب می‌کند، توصیف کرده‌اند^(۱).

بر این اساس، باید ابتدا به بررسی کسانی پرداخت، که سیف از آنان روایت کرده یا به عبارت بهتر به آنان روایت جعلی نسبت داده است، سپس به سخن خود بازگردیم.

عطیه کیست؟

معلوم نیست عطیه‌ای که در سند طبری آمده و سیف روایت را از او نقل کرده کیست؟ آیا او عطیه عوفی، متوفای سال ۱۱۰ هجری قمری است؟ یا عطیه بن قیس کلابی (متوفای سال ۱۲۱ هجری قمری) و یا کسی است غیر از اینان؟

بسیار بعید است که مراد، عطیه عوفی باشد؛ زیرا عطیه عوفی از تابعین بوده و در سال ۱۱۰ از دنیا رفته و سیف بن عمر حیات او را درک نکرده است؛ چرا که او متأخر از عطیه بوده و شاید در زمان

عطیه عوفی، در شکم مادر بوده باشد، البتّه از کسی همچون سیف، بعید نیست که ادّعی روایت از عطیه را بدون دیدن او داشته باشد! اما عطیه بن قیس کلابی، از اهل شام بوده و سیف به او نرسیده است و ما نمی‌دانیم که او کیست؟ در هر حال بعد از این که اثبات شد، وضعیّت سیف از جهت وضع و جعل احادیث، چگونه است، دیگر نیازی به شناخت عطیه نیست.

از سوی دیگر این که: یزید فقعی (که در انتهای سلسله سند و ابتدای افسانه عبدالله بن سبا قرار دارد) به هیچ وجه شناخته شده نیست. در میان رجال حدیث کسی به نام و لقب «یزید فقعی» وجود ندارد و سلسله سند در این جا قطع می‌شود و بعید نیست که او هم همچون عبدالله بن سبا شخصیتی ساختگی و وهمی باشد و سیف بن عمر، این توانایی را داشته است که هزار شخصیت خلق کرده و هزاران اسطوره بیافریند. او جاعل چیره‌دستی بوده و می‌توانسته از هیچ، چیزهای زیادی بیافریند. اینک به برخی از آنچه وی را بدان توصیف کرده‌اند، توجه کنید.

سیف بن عمر، در ترازوی نقد

پس از این که دست تحقیق، پرده از حقیقت راویان قصّه عبدالله بن سبا برداشت، دوست دارم قهرمان این قصّه را در ترازوی نقد قرار

دهم تا ارزش روایت او بر طبق آنچه دانشمندان علم رجال در بیان حال او ابراز داشته‌اند، معلوم شود.

ابن حجر گوید:

«سیف بن عمر تمیمی برجمی - که به او سعدی، ضبعی و اسدی هم گفته شده - کوفی، صاحب کتاب الرّده و الفتوح، از عبدالله بن عمر عمری و ابو زبیر، روایت کرده است...».

ابن معین گوید:

«حدیثش ضعیف است؟»

مره گوید:

«خیری از او نمی‌رسد...».

ابوحاتم گوید:

«متروک الحدیث است و احادیثش به احادیث واقدی شباهت

دارد».

ابوداؤد گوید:

«وی شخص قابل ذکری نیست».

نسائی و دارقطنی گویند:

«ضعیف است».

ابن عدی گوید:

«بعضی از احادیثش مشهور هستند، اما عموم آنها از احادیث غیر

قابل قبول هستند که کسی از آنها پیروی نمی‌کند».

ابن حبان گوید:

«وی احادیث جعلی را به راویان درستکار نسبت می‌دهد».

و باز ابن حبان گوید:

«درباره او گفته‌اند که حدیث جعل می‌کرد و متهم به زندقه

بود».

برقانی نیز از قول دارقطنی، درباره او می‌گوید:

«متروک است».

حاکم نیز گفته:

«متهم به زندقه است»^(۱).

ذهبی نیز گوید:

«سیف بن عمر ضبّی اسدی تمیمی برجمی - که به او سعدی و

کوفی هم گفته شده - صاحب کتاب الردّه و الفتوح است. سپس

همچون ابن حجر، به نقل اقوال علما درباره او می‌پردازد و از جعفر

بن ابان نقل می‌کند که او از ابن نمیر شنید که می‌گفت: سیف

همواره حدیث جعل می‌کرد و به زندقه متهم بود»^(۲).

ابو حاتم نیز چنین گفته است:

۱- تهذیب التهذیب: ۴ / ۱ / ۲۹.

۲- میزان الاعتدال: ۱ / ۴۳۸.

«سیف بن عمر ضبّی؛ وی از یحیی بن معین نقل می کند که گفت: سیف بن عمر ضبّی، کسی است که محاربی از او نقل روایت می کند و روایتش ضعیف است.»
وی همچنین گوید:

«از پدرم درباره سیف بن عمر سؤال شد و او در پاسخ گفت: وی متروک الحدیث^(۱) و حدیثش به حدیث واقدی شباهت دارد»^(۲).
ابن ابی حاتم، در بیان شرح حال قعقاع، حدیثی از او نقل می کند که سیف بن عمر آن را از عمر بن تمام، از پدرش، از قعقاع نقل کرده، اما بعد تصریح می کند که سیف، متروک است، پس این حدیث باطل می شود و ما این مطلب را برای آگاه شدن خوانندگان آوردیم^(۳).
اما آن حدیث که سیف از قعقاع بن عمر نقل کرده این است که گفت:

«در وقت وفات رسول خدا ﷺ در مدینه بودم و چون نماز ظهر را خواندم، مردی به مسجد آمد و در میان جمعیت ایستاد و به آنان خبر داد که انصار تصمیم گرفته اند گردِ سعد بن عباده جمع شده و

۱- «متروک الحدیث» کسی است که به مقتضای حدیث او عمل نمی شود (مترجم).

۲- الجرح والتعدیل، ابو حاتم: ۱۳۶/۳، قسم ۲.

۳- الجرح و التعدیل، ابو حاتم: ۲ / ۲۷۸، قسم ۱.

عهد و پیمان رسول خدا ﷺ را رها کنند و مهاجران از شنیدن این جریان نگران شدند»^(۱).

ابن سکن گوید:

«سیف بن عمر ضعیف است. ابن حجر نیز کلام ابو حاتم را نقل کرده که: سیف بن عمر، متروک الحدیث است. همچنین گفته است: ابن عبد البر در استیعاب: جلد سوم، صفح ۵۱۳۶، قسم ۲ و در حاشیه آن، الإصابه».

سیوطی گوید:

«سیف، وضاع (جعل کننده) است. و حدیثی را از طریق سَری بن یحیی، از شعیب، از ابراهیم از سیف نقل می کند».

آنگاه می گوید:

«این حدیث، جعلی است و رجال سند آن، همه ضعیف هستند و ضعیف تر از همه سیف است».

شاید این مقدار از اقوال و نظرات دانشمندان علم رجال که نقل کردیم، برای شناخت سلسله سند این افسانه کافی باشد و به خصوص که قدر و منزلت قهرمان اصلی داستان، سیف بن عمر نیز آشکار شد و خوانندگان محترم دانستند که احدی از دانشمندان علم رجال، یافت

۱- ر.ک: الاصابه، ابن حجر: ۳ / ۲۳۹، چاپ اول.

نمی‌شود که درباره او، حتی کلمه‌ای دال بر مدح و ستایش گفته باشد.

اما ممکن است گفته شود: ترمذی در صحیح خود، از سیف بن عمر روایت آورده و آن را صحیح دانسته است و گمان می‌رود که آن روایت، در بیان احکام شرعی و غیره باشد و نفس بودن در سلسله اسناد روایات صحیح ترمذی، می‌تواند برای آنان که قصد ساختن و پرداختن شخصیتی مورد وثوق و اطمینان را از سیف دارند، دستاویزی باشد.

اما باید دانست که ترمذی در کل صحیح خود، جز یک روایت از سیف نقل نکرده و پس از ذکر همین یک روایت نیز می‌گوید:

«هذا منکر؛ این غیر قابل پذیرش است.»

اما متن حدیثی که ترمذی آن را در صحیح خود آورده، این است:

«ترمذی از ابوبکر بن نافع، از سیف بن عمر سعدی، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر، از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَسُبُّونَ أَصْحَابِي فَالْعَنُوهُ (کذا)».

«اگر کسانی را ملاقات کردید که اصحاب مرا دشنام می‌دهند، او را لعنت کنید (عبارت همین است)».

ترمذی گوید:

«این روایت منکر است و به همین دلیل ساقط از اعتبار»^(۱).
 ما برای شناخت وضعیّت سیف و میزان قابلیت وی برای نقل روایت، بیش از این نیازمند بیان نیستیم؛ زیرا چنان که دیدید، وی را با توصیفات از قبیل وضّاع، کذاب، زندیق، متروک الحدیث، دارای احادیث منکره و... خوانده‌اند.

و تمام هدف و مقصود ما که تحقیق دربارهٔ سند این افسانه و سایر روایات سیف را، که همه به غایت، دور از واقع هستند. بر عهده گرفته‌ایم، این است که در این زمینه روشنگری کنیم؛ زیرا در ذهن برخی چنین تبادر می‌کند که قصّه ابن سبا که به این حد از شهرت رسیده و بسیاری از مورّخان آن را نقل کرده‌اند، حتماً به درستی و وثاقت راویان و ناقلان آن اطمینان داشته‌اند که آن را در کتابهای خود آورده و به این شهرت رسانده‌اند.

اما حقیقت این است که این شهرت، از تواتر روایت، یا صحّت روایات سیف حاصل نشده است بلکه تنها مأخذ این داستان - چنان که گذشت - طبری است و دیگر مورّخان متأخّر از طبری، همچون: ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، ابوالفداء و دیگران، همه از طبری نقل قول کرده‌اند.

۱- صحیح ترمذی: ۵ / ۶۹۷ ح ۳۸۶۶.

ابن اثیر در مقدمه تاریخ خود، تصریح می‌کند که آنچه در کتاب طبری بوده در کتاب خود آورده و خود نیز قدری بر آن افزوده است.^(۱)

ابن کثیر نیز در تاریخ خود، فقط به نقل از سیف بن عمر آورده است که:

«سبب شوریدن گروه‌های مختلف مردم بر عثمان، این بود که مردی به نام عبدالله بن سبا که یهودی و به ظاهر اسلام آورده بود، به مصر رفت و عقایدی را که از خود اختراع کرده بود، به آنان القا کرد که مضمون آن این بود که...»^(۲).

سپس قصه را تا پایان نقل می‌کند و بعد از آن، در صفحه ۱۶۹ نیز دوباره به استناد روایت سیف، بعضی از حوادث را بازگو می‌کند و این سیر حوادث تا صفحه ۲۴۶ کتاب او ادامه یافته و در آن صفحه می‌گوید:

«این خلاصه مطالبی بود که ابوجعفر محمد بن جریر [طبری] - رحمه الله - ذکر کرده است.»

و اما ابن خلدون نیز در شرح حادثه «دار» و حادثه «جمل» از سببیه نام می‌برد و می‌گوید:

۱- کامل ابن اثیر: ۳/۱، چاپ اول، سال ۱۳۰۱ هـ. ق.

۲- تاریخ ابن کثیر: ۷ / ۱۶۷.

«این جریان جمل بود که به طور خلاصه از کتاب ابوجعفر طبری نقل کردم»^(۱).

وی همچنین در صفحه ۴۵۷ از تاریخ خود، گوید:

«این پایان سخن در خلافت اسلامی، ارتدادها و فتوحات و سپس اتحاد و اتفاق آنان بود که من به صورت خلاصه از کتاب محمد بن جریر طبری - که همان تاریخ کبیر او باشد - نقل کردم...».

کتاب «تاریخ مدینه دمشق» تألیف ابن عساکر و خلاصه آن «تهذیب تاریخ ابن عساکر» تألیف ابن بدران، مرجع بسیاری از نویسندگان است که گاه به این، گاه به آن و گاه به هر دو، مراجعه و استناد می کنند.

ابن عساکر نیز در این کتاب، سخن از سَبَئِیّه را از طبری نقل کرده بلکه عین عبارت طبری را آورده است و در تهذیب ابن بدران نیز همین کار صورت گرفته؛ منتهی سند را نیاورده است^(۲) و در صفحه ۴۲۹ می نویسد:

«و سیف بن عمر، از ابی حارثه و ابی عثمان چنین روایت کرده...» و جریان ورود ابن سبا به مصر را نقل می کند.

و باز ابن عساکر در تاریخ خود، از ابوالقاسم سمرقندی، از ابی الحسین نقور، از ابی طاهر مخلص، از ابوبکر سیف، از سَری بن

۱- تاریخ ابن خلدون: ۲ / ۴۲۸.

۲- ر.ک: تهذیب تاریخ ابن عساکر: ۷ / ۴۲۸.

یحیی، از شعیب بن ابراهیم، از سیف بن عمر، روایت نقل کرده است.

و این سند تمام مطالبی است که ابن عساکر در تاریخ خود از ابن سبا نقل کرده است و ملاحظه می‌کنید که این سند، با سند طبری در نقل همین وقایع، در نقطه ای تلاقی می‌کند.

جان کلام این که: همه مورخان بعدی در نقل این قضیه و امदार طبری و یا بهتر بگوییم و امदार سیف بن عمر هستند. و طبری هم چنان که گذشت، صحت همه آنچه را که در تاریخ خود آورده تأیید نکرده بلکه او در این کتاب تنها ناقل اخبار بوده و از نقد و بررسی و تعیین صحیح از سقیم آنها خودداری کرده است؛ چرا که او از ابتدا در نقل تاریخ، خود را از عهده خارج کرده و مسؤولیت صحت و سقم مطالب را بر دوش راویان و ناقلان نهاده است و گفتیم که در قضیه ابن سبا راوی منحصر به فرد این داستان، سیف بن عمر است و لا غیر.

پس از این که این امور روشن شد، دیگر خود را از بحث بیشتر در این زمینه بی‌نیاز احساس می‌کنیم؛ چرا که ملاک، رسیدن به واقع و روشن شدن حقیقت است و از این پس، این عقل است که باید به دور از تعصب و مغالطه به قضاوت بنشیند.

تحقیق علمی بر ما ثابت کرد که جایگاه این اسطوره تا چه اندازه دور از واقعیت و حقیقت است. در عین حال، آنچه در رد و تضعیف

این اسطوره به لحاظ نقد رجال سند این داستان بیان کردم، تمام سخن دربارهٔ این اسطوره نیست بلکه مطالب بسیار دیگری نیز هست که به جهت اختصار از بیان آنها خودداری کرده ام.

اقا حق و انصاف حکم می‌کند که در این جا به آنچه حضرت علامه سید مرتضی عسکری دربارهٔ احادیث سیف بن عمر و افسانهٔ ابن سبا در کتاب عبدالله بن سبا^(۱) نوشته نیز اشاره‌ای کنیم.

ایشان در آن کتاب، به صورت گسترده تمام احادیث سیف را در بیان حوادث تاریخی و تمام جعلیات او را استقصا کرده است و از چندین صحابهٔ ساختگی نام می‌برد که اصلاً وجود خارجی نداشته و ساخته و پرداختهٔ ذهن سیف بن عمر هستند و جز در اسناد منتهی به او، نامی از آنان نیست.

علامه امینی هم در جلد هشتم از کتاب خود -الغدیر- به بررسی احادیث مجعولهٔ سیف بن عمر پرداخته و تعداد آنها را ۷۰۱ حدیث دانسته است و در مبحثی تحت عنوان: «نظرة فسی تاریخ الطبری» چنین می‌گوید:

«طبری با نقل مکاتبه‌ای روایت از سَری دورغگوی جعل کننده، از شعیب ناشناخته، از سیفِ جاعلِ متروک الحدیث و ساقط که متهم به زندقه است، کتاب تاریخ خود را زشت کرده است.

۱- جلد اوّل این کتاب در نجف اشرف و جلد دوّم آن در قاهره به چاپ رسیده است.

در لا به لای صفحات تاریخ طبری، ۷۰۱ روایت وجود دارد که با همین سند موهون نقل شده و این کار با هدف وارونه کردن و تحریف حقایق تاریخی واقع شده در حدّ فاصل زمانی سالهای ۱۱ تا ۳۷ هجری قمری (زمان سه خلیفهٔ اول) از کارگاه جعل بیرون آمده و چنین سند گمراه کننده‌ای، در سایر مجلّات تاریخ طبری یافت نمی‌شود، به جز حدیثی که در بیان حوادث سال دهم هجری است و استفادهٔ او از چنین روایات مجعولی، از بیان حوادث سال وفات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز شده و در مجلّات سوّم و چهارم، آنها را به تدریج پراکنده ساخته و در جلد پنجم به این جعلیات خاتمه داده است.

او در جلد سوّم، از صفحهٔ ۲۱۰ در بیان حوادث سال ۱۱ هجری که این روایات را آغاز کرده ۷۶ فقره از این احادیث آورده است. همچنین در جلد چهارم، در حوادث سال ۱۲ هجری، ۴۲۷ فقره از این احادیث ذکر کرده و در جلد پنجم، در حوادث سال ۲۳ تا ۳۷ هجری ۲۰۷ فقره از این روایات آورده که در مجموع ۷۰۱ فقره می‌شود»^(۱).

به هر حال، این افسانه در جامعه نفوذ کرده و تأثیر سوء خود را گذاشته و این امر در نتیجهٔ تعصب کورکورانه است که مبتلایان خود را از جاذبهٔ حق و صواب، منحرف نموده و پای عقل را به وادی اوهام و انحرافات می‌کشاند؛ قرن‌ها می‌گذرد و این افسانه همچنان جای خود را در میان کتابهای تاریخی باز می‌کند، بدون این که دست تحقیق به آن رسیده یا کسی بپرسد: آیا این مطلب، شایستگی این جایگاه را دارد یا نه؟

علاوه بر این، بسیاری از نویسندگان هم، مطابق امیال و خواسته‌های نفسانی خود، در این داستان دخل و تصرف کرده‌اند و از هوش خدادادی و موهبت‌های علمی خود، هیچ بهره‌ای نجسته‌اند.

ما منکر این مطلب نیستیم که در میان نویسندگان مسلمان، کسانی هم هستند که منکر افسانهٔ ابن سبا شده و بر این اعتقاد هستند که این اسطوره جایگاهی در تاریخ اسلام ندارد و با اصل وجود آن، به مبارزه برخاسته و خواستار زدودن آن از تاریخ اسلام شده‌اند. بعضی هم در صحت آن تردید کرده‌اند، اما از نفی و اثبات آن، خودداری نموده‌اند.

اما جای تعجب این جاست که عده‌ای را می‌یابیم که متعصبانه به دفاع از وجود ابن سبا پرداخته تلاش می‌کنند وجود او و اقدامات وی را در برانگیختن فتنه در میان مسلمانان، اثبات کنند و به این مقدار نیز بسنده نکرده به کسانی که منکر این قضیه هستند، حمله

می‌کنند! تعصّب آنان به افسانهٔ عبدالله بن سبا به حدّی است که می‌گویند:

اگر کسی منکر وجود عبدالله بن سبا شود، گویا منکر وجود عیسی بن مریم یا وجود خورشید شده است و این سخنی است بدون دلیل و برهان و بلکه این سخن چنان که بعد بیان خواهیم کرد، از سخنان متناقض به شمار می‌رود. خوب بینیم این منکر متعصّب کیست؟ او کسی نیست، جز محمد زاهد کوثری و این متن کلام اوست.

سخن کوثری^(۱)

عبدالله بن سبا معروف به ابن سودای یمانی - بنا بر آنچه در صحیح بخاری و غیر آن آمده - کسی بود که همواره دامن کشان به سوی آتش افروزی و فتنه‌گری در بین صحابه - رضی الله عنهم - می‌دوید و مدام بین یمن، حجاز، بصره، کوفه، مصر و شام در تردّد بود تا شاید بتواند آتش فتنه‌ای را برافروزد و صفای موجود در میان مسلمانان در روزگار عثمان و علی - رضی الله عنهما - را

۱- شیخ محمد زاهد کوثری، اصالتاً از قفقاز بوده و در سال ۱۲۹۶ قمری در آستانه، متولد شده و در سال ۱۳۷۱ قمری وفات کرده است. او وکیل مشایخ اسلامی در زمان حکومت امپراتوری عثمانی، صاحب تألیفات متعدّدی در مذهب حنفی و غیره است. وی حاشیه‌هایی بر چند کتاب در تأیید مذهب حنفی نوشته و به مخالفان مذهب خود، به شدت حمله می‌کرد. وی ردّیه‌ای بر خطیب بغدادی، در رابطه با شرح حالی که از ابوحنیفه نوشته است، دارد.

به کدورت بکشاند؛ این در روزگاری بود که مسلمانان، هنوز از شیوه‌های دسیسه‌سازان و راه‌های فتنه‌گری فتنه‌انگیزان و جماعت اهل حيله و دروغ و فجور، آگاهی نداشتند.

نتایج این فتنه‌ها روشن و آشکار در برابر دیدگان هر محققى قرار دارد و در کتابهای مورّخان ثقه و مورد اعتماد این اّقت، ثبت و ضبط شده است؛ افرادی چون ابن خيثمه، ابن ابی جریر، ابن عساکر، ابن سمعانی و دیگران و این همه، به رغم تلاش برخی از سفسطه بافان امروزی است که اصل وجود کسی به نام عبدالله بن سبا را انکار می‌کنند تا چه رسد به این که او باعث و بانی چنان حوادثی بوده باشد. این افراد سخن بزرگانی را که اینک از آنان نام بردیم، به سینۀ دیوار می‌کوبند؛ گویا که از پسرعموی خود عبد الله بن سباى یهودی، دفاع می‌کنند؛ زیرا حسّ خویشاوندی مخفیانه منتقل می‌شود^(۱).

کار این نویسندگان، مانند کار کسی است که منکر ارتباط اسماعیل عليه السلام با مکه بشود یا وجود کسی به نام عیسی بن مریم را

۱- در این جا کنایه بسیار زشتی به منکران قضیۀ ابن سبا زده است؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: در انتخاب همسر، دقت کنید که صفات خوب؛ یا بد از راه ژن به نسل شما منتقل می‌شود: «فإنَّ العرقَ دَسَّاسٌ». آقای کوثری، در این جمله نسبت ژنتیکی منکران را به یهود ربط داده است (مترجم).

انکار کند! اینان در تلاش هستند تا در وسط روز منکر وجود خورشید شوند!...

تا آن جا که می گوید:

«در نتیجه استبعاد این که ابن سبا در فتنه و آشوب زمان عثمان نقش داشته خصوصاً پس از این که گولد تسهیر یهودی خود، به وجود او اعتراف کرده است، یهودی تر شدن از یهودیان است. همچنین سیف، از رجال ترمذی بوده مورد اعتماد است و تاریخ از اخبار و روایات او بی نیاز نیست...» الخ.

این است حکم شیخ کوثری درباره قضیه ابن سبا که می گوید:
«این قصه همچون خورشید در وسط آسمان است و نویسندگان که منکر آن هستند، پسرعموی یهودیان هستند؛ چرا که به تعبیر او کشش رگ خانوادگی، بسیار سریع و پنهانی است. و این که تاریخ از روایات سیف بن عمر بی نیاز نیست و او از رجال ترمذی است و طبری نیز راوی از اوست که او هم ثقه است. و دیگر این که: گولد تسهیر به وجود ابن سبا اعتراف کرده است.»

اینها دلایلی است که کوثری در اثبات قضیه ابن سبا این قهرمان فتنه و رهبر سپاه کودتا بر ضد خلیفه عثمان ردیف کرده است. شاید کسی باشد که از این نظر کوثری، اطلاع داشته باشد و گمان کند که کوثری از روی تحقیق و بررسی به این نتایج رسیده و واقعاً باورهای علمی خود را به رشته تحریر در آورده است، اما

هیچ کدام از این موارد صحیح نیست بلکه این سخنان، تنها از روی تعصب و تعمد او برای مخفی کردن حقایق و جدل و فریب است و ما پاسخ او را از زبان خودش می‌دهیم.

پاسخ به کوثری از زبان خود او

ما مقاله‌ای از همین شیخ کوثری در دست داریم، تحت عنوان «کلمة عن خالد بن الوليد و قتل مالك بن نويرة» که شیخ در آن از حادثه مالک بن نویره و کشته شدن وی توسط خالد بن ولید و تجاوز خالد به همسر وی، در شامگاه قتل او - که تاریخ نویسان آن را ذکر کرده‌اند - سخن به میان آورده است.

وی برای دفاع از خالد بن ولید، ابتدا مستشرقان غربی که این واقعه را در کتابهای خود آورده‌اند، به باد حمله می‌گیرد و می‌گوید: «روش نویسندگان غربی در ضربه زدن به اسلام، صرفاً مبتنی بر تهمت و بدنام کردن افراد است».

سپس به اشکال کردن به کتابهای سیره از جمله سیره محمد بن اسحاق پرداخته و هم او و هم راویانش را تکذیب می‌کند.

همچنین کتاب واقدی را به این عنوان که او در نقل روایات از دقت کافی برخوردار نبوده و روایات دروغین را از هر کس و ناکسی که از راه می‌رسیده نقل می‌کرده است، نقد می‌کند.

تا این که به طبری که او هم یکی از ناقلان حادثه خالد بن ولید است می‌رسد و درباره‌اش چنین می‌گوید:

«طبری فرد عمده و شاخصی در میان مورخان همچون: ابن اثیر، ابو الفداء، ابن کثیر و ابن الوردی است، اما او صحت هر آنچه در تاریخ خود آورده را تضمین نکرده و از عهده روایاتی که در تاریخ خود آورده بیرون آمده مسؤلیت آنها را بر گرده ناقلان نهاده است.»

بینید شیخ چگونه برای دفاع از خالد، در برابر تاریخ می ایستد، در کتب تاریخی خدشه کرده و راویان اخبار را تکذیب می کند؟! تا این قسمت از کلام شیخ کوثری، زیاد مورد نظر ما نیست بلکه می خواهیم از نظریات ایشان درباره سیف بن عمر و شیوخ و راویان او استفاده کنیم؛ همو که پیش تر می گفت: «سیف از رجال جامع ترمذی است و احادیثش مورد قبول است»، حال که در مقام دفاع از خالد بن ولید است، بینیم درباره سیف چه نظری دارد؟ او می گوید:

«سیف بن عمر تمیمی، صاحب کتاب الردة و الفتوح است. ابوحاتم درباره او می گوید: متروک الحدیث است و حدیثش به احادیث واقدی شبیه است. حاکم نیز درباره او گفته است: وی متهم به زندقه بوده و روایتش ساقط است. ابن حبان نیز درباره او گوید: وی حدیث جعل می کرد و به راویان مورد اعتماد اخبار جعلی نسبت می داد؛ وی متهم به زندقه بوده و دانشمندی چند، وی را تضعیف کرده اند. ذهبی درباره راوی مستقیم او شعیب می گوید: ناشناخته

است. ابن عدی نیز درباره او می گوید: معروف نیست و اخباری از او نقل شده است که در آنها بر سلف (گذشتگان) طعن شده است. راوی از شعیب نیز سَری بن یحیی است که غیر موثق است و اوست که شیخ ابن جریر (طبری) در روایت از سیف است، اما راویانی که بعد از سیف هستند غالباً رجالی ناشناخته اند»^(۱).

این سخنی است که کوثری در مقام دفاع از خالد بن ولید آورده و از مطالعه آن، بر ما آشکار گشت که او روایات سیف بن عمر را قبول ندارد. و سند حادثه خالد که کوثری آن را به کلی باطل می داند، عیناً همان سندی است که طبری، جریان ابن سبا را با آن سند نقل کرده است.

حال باید پرسید: چگونه است که ایشان به صحت قضیه ابن سبا با این سند، یقین حاصل کرده که همچون خورشید در وسط آسمان شده است، اما در قضیه خالد بن ولید و کشتن مالک بن نویره و تجاوز به همسرش توسط وی، همین سند باطل شده و حکم به دروغ بودن آن می کند؟!!

به علاوه، این که جریان زناي خالد با همسر مالک بن نویره را طبری با سند دیگری از عبد الحمید، به سند وی از عبد الرحمن بن

ابی بکر نیز نقل کرده و در آن روایت، سخن عمر بن خطاب در نکوهش خالد و خطاب به ابوبکر آمده است:

«این دشمن خدا بر مرد مسلمانی ستم روا داشت و او را کشت، سپس به همسرش تجاوز کرد» و چون خالد، با سپاه خود به مدینه بازگشت و وارد مسجد شد، عمر برخاسته به سوی او رفت و گفت: وای بر تو! مرد مسلمانی را کشتی سپس به همسرش تجاوز کردی؟ به خدا سوگند که تو را با سنگ‌های سنگسار خواهم کرد... الخ^(۱).

ما در این جا در صدد نیستیم این واقعه و ورود آن را در تاریخ مورد بحث قرار دهیم بلکه می‌خواهیم معین کنیم که حالت انکار حقایق و دوری از واقع، تا به کجا رسیده و نتیجهٔ تعصب کورکورانه و پیروی از هواهای نفسانی چیست؟

شاید شیخ کوثری هم بتواند برای کار خود به امر لازم و واجبی عذر بیاورد و بگوید: کشتن مالک بن نویره پس از علم و اطلاع به مسلمان بودن او که با شهادت گروهی از مردم نزد خالد بن ولید ثابت شده بود و بدتر از آن، همبستر شدن با همسر مقتول، به قدری شنیع است که اعتراف به آن، طعن به مقام خالد بن ولید است که از اصحاب رسول خداست و طعن بر صحابی صحیح نیست؛ بنا بر این، واجب است هر روایتی را که مشتمل بر طعن بر یکی از صحابه است، تأویل کنیم.

نَووی در این رابطه گوید:

«دانشمندان بر این عقیده‌اند که هر روایت وارده‌ای که در ظاهر مشتمل بر طعن صحابی است، تأویل آن واجب است»^(۱).
در این صورت، شیخ کوثری به وظیفه واجب خود عمل نموده و در برابر نسبت دادن انجام آن کارهای زشت و شنیع، از خالد بن ولید دفاع کرده است!!

و از آنجا که سیف بن عمر، در سند روایتی است که طبری در بیان ماجرای خالد و مالک بن نویره آورده، شیخ کوثری به حق این راوی را از اعتبار ساقط کرده است، اما تعصب یا عناد، همین شخص را در یک مسأله تاریخی دیگر، بدل به یک راوی ثقه مورد اعتماد کرده که تاریخ از روایات او بی‌نیاز نیست؛ چرا که او منشأ و ریشه داستان ابن سبا است! آیا ذره‌ای از دانایی و امانت در نقل، در این روند پیدا می‌شود؟

از طرفی دیگر، در داستان ابن سبا به جای یک صحابی، بر اغلب صحابه طعن شده و آنان را متهم به پیروی از مردی یهودی کرده است که ابن سبا ایشان را از دینشان گمراه کرده و به کارهایی فرا خوانده که اسلام از آنها نهی کرده است. در این داستان، ابوذر، اصول زردشتی و تعالیم یهودی را از ابن سبا فرا گرفته! و عمّار بن یاسر از

۱- صحیح مسلم به شرح نووی: ۱۵ / ۱۷۷.

فریب خوردگان و سردسته داعیان او و مبانی فکری او (ابن سبا) شده است!

این داستان، در واقع تکذیب سخنان پیامبر اکرم ﷺ است که شهادت به راستگویی ابوذر داد و دربارهٔ عمار فرمود:
«... او با حق و حق با او است...».

«او در میان دو امر مختیر نمی‌شود، مگر این که سخت‌ترین امر را بر می‌گزیند...».

و این که: «او میزان شناخت گروه بر حق، از گروه باطل است؛ چون جز گروه سرکش و ستمگر، او را نخواهند کشت».

در پایان این موضوع، لازم می‌دانیم که به بعضی از احادیث وارد از صاحب رسالت اعظم، پیامبر گرانقدر ما حضرت محمد ﷺ دربارهٔ ابوذر غفاری، عمّار بن یاسر [و زید بن صوحان] نیز اشاره‌ای کنیم.

[احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف اباذر، عمار،

و زید بن صوحان]

۱- ابوذر غفاری

ابوذر؛ جنذب بن جنادة بن سکن (متوفای سال ۳۱ یا ۳۲ هجری قمری) در ربهه است. وی چهارمین شخصی است که اسلام را پذیرفت و در راه نشر دعوت اسلام، متحمل آزار و شکنجه گردید. وی زاهد مشهور و مردی موصوف به صداقت در گفتار است؛ چنان که پیامبر اعظم ﷺ درباره او فرموده است:

«ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضراء أصدق لهجة من أبي ذر»^(۱).

«زمین، کسی را در برنگرفته و آسمان بر کسی سایه نیفکنده است، که راستگوتر از اباذر باشد».

و ترمذی همین حدیث شریف را با این لفظ به سند خود، از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده است:

«ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من ذی لهجة أصدق ولا أوفی من أبي ذر شبيه عيسى بن مريم»

۱- الاصابه، ابن حجر: ۴ / ۶۴.

«آسمان سایه نیفکنده و زمین در بر نگرفته است سخنگویی را که از ابوذر شبیه عیسی بن مریم راستگوتر باشد».

این حدیث مشهور است؛ جماعتی آن را روایت کرده و حافظانی از قبیل: ترمذی، ابن ماجه، حاکم، ابونعیم و دیگران آن را در کتابهای خود تخریج کرده‌اند^(۱).

ابوذر، چهارمین کسی بوده که به دین مبین اسلام مشرف شد و اولین کسی است که دعوت اسلام را آشکار کرد و مسلمان شدن خود را در میان قوم خود در مکه اعلان داشت که این کار به شکنجه و تعذیب وی منجر شد.

اباذر از جمله کسانی است که خداوند متعال به پیامبر خود فرمان داده تا دوستشان داشته باشد؛ چه این که این امر از بُریده از پیامبر اکرم ﷺ چنین روایت شده است:

«عن النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَ أُخْبِرَنِي إِنَّهُ يُحِبُّهُمْ: عَلِيٍّ، وَ أَبُوذَرٍّ، وَ الْمُقَدَّادَ، وَ سَلْمَانَ».

«از پیامبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود: خداوند عز و جل مرا به دوستی و محبت چهار کس فرمان داده و مرا خیر داده که او خود نیز آنان را دوست می‌دارد: علی، اباذر، مقداد و سلمان».

۱- ر.ک: صحیح ترمذی: ۲ / ۲۲۱؛ مستدرک حاکم: ۳ / ۳۴۲.

[احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف ابا ذر، عمار، و زید بن صوحان] ۱۱۱

ترمذی در صحیح^(۱)، ابن حجر در الإصابة^(۲)، ابو نعیم در حلیه^(۳)، ابو عمر در استیعاب^(۴) و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند.

همچنین پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

«أبوذر فی أمتی علی زهد عیسی بن مریم»^(۵)؛

«ابوذر در میان امت من، بر زهد عیسی بن مریم است».

و علی رضی الله عنه فرموده است:

«أبوذر وعاء ملئ علماً ثم أوكئ علیه»^(۶).

«ابوذر، ظرف بزرگی است که از دانش انباشته شده و سپس بر در آن،

مهر نهاده شده است».

نیز ابن عبد البرّ از اعمش با سند از عبدالرحمن بن غنم روایت

کرده است که گفت:

«كنت عند أبي الدرداء إذ دخل رجل من أهل المدينة فسأله أبو

الدرداء فقال: أين تركت أبا ذر؟ فقال: بالبردة. فقال أبو الدرداء: إننا لله

۱- صحیح ترمذی: ۵ / ۳۶، ح ۳۷۱۸.

۲- الاصابة ۷ / ۱۰۵، ح ۹۸۷۷.

۳- حلیه الأولیاء: ۱ / ۱۹۰.

۴- استیعاب: ۲ / ۴۲۳.

۵- اسد الغابه: ۵ / ۱۸۷.

۶- الاصابة: ۴ / ۲۴؛ اسد الغابه: ۵ / ۱۸۷.

وإنا إليه راجعون، لو أن أبا ذر قطع مني عضواً ما هجته لما سمعت رسول الله يقول فيه»^(۱).

«نزد ابودرداء بودم که مردی از اهل مدینه داخل شد. ابودرداء از او پرسید: وقتی می‌آمدی، ابوذر در کجا بود؟ گفت: در ریزه. ابودرداء گفت: انا لله و انا اليه راجعون؛ اگر ابوذر عضوی از اعضای مرا قطع می‌کرد، به جهت آنچه از پیامبر ﷺ درباره او شنیدم، بر وی خشم نمی‌گرفتم».

و طبرانی از طریق ابن مسعود مرفوعاً روایت کرده است که:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شِبْهِ عَيْسَى خُلُقًا فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي ذَرٍّ»^(۲).

«هر که از دیدن کسی با اخلاق شبیه عیسی شادمان می‌گردد، به ابوذر بنگرد».

احادیث در فضیلت، پارسایی و دانش ابوذر بسیار است و نقش آفرینیهایش در دفاع از اسلام، امر به معروف و نهی از منکر مشهور، که در این مجال کم، قابل شمارش نیست، اما تأسف آن جا فزونی می‌گیرد که ببینیم این مجاهد بزرگ، با تعابیری توصیف شده است که شایسته شأن او نیست و چنان که از متن صریح افسانه ابن سبا آشکار می‌شود، سازندگان این داستان، وی را کسی قلمداد کرده‌اند

۱- استیعاب: ۱ / ۲۱۷.

۲- استیعاب: ۱ / ۲۱۶.

[احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف ابا ذر، عمار، و زید بن صوحان] ۱۱۳

که فریفته تبلیغات دروغین شده، از فریب خوردگان ابن سبا و از کسانی است که وی افکار انحرافی خود را به او تلقین می کرده و بدتر از آن، این که ابوذر زبان گویا و مبلغ تفکرات ابن سبا شده است!!

باید پرسید: حالا اخبار و روایات دال بر وجوب دفاع از صحابه و تأویل و توجیه احادیث مشتمل بر طعن صحابه، و حمل آنها بر معنایی غیر از ظاهر متن، کجاست؟

گویا آن احادیث شامل اباذر نمی شود!! این در حالی است که می بینیم در طعن و توهین به اباذر، حتی روایت کسانی را پذیرفته اند که دانشمندان رجالی اهل سنت نیز صداقت آنان را تأیید نمی کنند.

چگونه ممکن است اباذر در حالی که به شهادت پیامبر ﷺ راستگوست، حامل و مبلغ افکار انحرافی ابن سبا باشد؟ در حالی که گرایش کسی که پیامبر اکرم ﷺ وی را به صداقت و امانت و زهد توصیف کرده است، به عبدالله بن سبا یاری و نصرت یهودیان است!

۲ - عمّار بن یاسر

ابو الیقظان عمّار بن یاسر، کشته شده در سال ۳۶ هجری قمری در جنگ صفین است.

وی به همراه پدرش در اوایل دعوت اسلام، به دلیل مسلمان شدن، مورد شکنجه های شدید قرار گرفت. آنان علی رغم تحمل شکنجه ها و محنتها و بلاهای فراوان، دست از اسلام برنداشتند.

رویه بنی مخزوم در شکنجه عمّار و پدر و مادرش این بود که در داغ‌ترین ساعت روز در مکه آنان را بیرون می‌آوردند و بر روی ریگهای داغ خوابانده و آنگاه شکنجه می‌کردند. در همین حال پیامبر ﷺ بر آنان گذشت و فرمود:

«صبراً آل یاسر، موعدکم الجنّة، صبراً آل یاسر، موعدکم الجنّة»^(۱).

«ای آل یاسر! صبر کنید که وعده‌گاه شما بهشت است.»

و از حضرت رسالت پناه کلماتی در مدح و ستایش عمّار وارد شده است که همه دلالت بر جلالت قدر و منزلت والای او دارد؛ کلماتی همچون:

«مُلَىٰ عَمَّارٍ إِيمَانًا إِلَىٰ أَحْمَصِ قَدَمَيْهِ»؛

«عمّار تا کف پا، از ایمان آکنده شده است.»

و در حدیث عایشه است که می‌گفت:

«عَمَّارٌ مُلَىٰ إِيمَانًا إِلَىٰ مُشَاشِهِ».

«عمّار، تا مغز استخوان، از ایمان آکنده شده است.»

و نیز ابن ماجه و ابونعیم، از طریق هانی بن هانی چنین روایت کرده‌اند که گفت: نزد علی ﷺ بودیم که عمّار بر آن حضرت داخل شد. ایشان به وی فرمودند:

۱- سیره ابن هشام: ۱ / ۳۴۲؛ حلیه الأولیاء: ۱ / ۱۴۱.

[احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف ابا ذر، عمار، و زید بن صوحان] ۱۱۵

«كُنَّا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَمَّارٌ فَقَالَ مَرْحَبًا بِالطَّيِّبِ
الْمَطِيبِ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَمَّارٌ مُلِيََ إِيمَانًا إِلَى
مُشَاشِهِ»^(۱).

«خوش آمدی ای پاک پاکیزه شده! از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که
می فرمود: عمار، تا مغز استخوان، از ایمان آکنده شده است.»

و از خالد بن ولید است که گفت: میان من و عمار سخنی در
گرفت و من بر وی درشتی کردم. عمار شکایت من را به نزد رسول
خدا ﷺ برد و چون من به نزد آن حضرت رفتم، سر برداشت و
فرمود:

«مَنْ عَادَى عَمَّارًا عَادَاهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ»^(۲).

«هر کس با عمار دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده و هر که عمار را
به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است.»
خالد گوید:

«و من از آن زمان به بعد، همواره عمار را دوست می دارم.»
پیامبر اکرم ﷺ مردم را به پیروی از عمار، در مواجهه با فتنه ها
تشویق کرده است؛ به این دلیل که عمار، جز در طرف حق
نخواهد بود.

۱- الإصابه: ۲ / ۵۱۲.

۲- الإصابه: ۲ / ۵۱۲؛ استيعاب در حاشية الإصابه.

بیهقی از حاکم و غیر حاکم، با سند از ابن مسعود نقل کرده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که دربارهٔ عمار می‌فرمود: «إِذَا اختلفَ النَّاسُ كَانَ ابْنُ سُمَيَّةَ مَعَ الْحَقِّ»^(۱).
«وقتی که در میان مردم اختلاف افتد، حق نزد پسر سمیه است».

همچنین مردی به نزد عبد الله بن مسعود آمد و گفت: خداوند ما را از ستم خود در امان داشته، اما از افتادن در فتنه در امان نداشته است، لذا به نظر تو هنگام فتنه وظیفهٔ من چیست؟
ابن مسعود گفت:
«بر تو باد به کتاب خدا».
آن مرد گفت:
«اگر هر دو طرف فتنه به کتاب خدا فرا خواندند، تکلیف چیست؟»

ابن مسعود گفت: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:
«إِذَا اختلفَ النَّاسُ كَانَ ابْنُ سُمَيَّةَ مَعَ الْحَقِّ»^(۲).

«وقتی که در میان مردم اختلاف افتاد، حق نزد پسر سمیه است».
همچنین نقل شده که:

۱- تاریخ ابن کثیر: ۷ / ۲۷۰.

۲- تاریخ ابن کثیر: ۷ / ۲۷۰.

[احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف ابا ذر، عمار، و زید بن صوحان] ۱۱۷

«وقتی حذیفه بن یمان، در بستر مرگ بود، سخن از فتنه به میان آمد و به او گفتند: اگر فتنه‌ای پیدا شد ما را به پیروی از چه کسی فرمان می‌دهی؟ گفت:

«علیکم یا بن سمیة فإنه لن یفارق الحق حتی یموت أو قال: فإنه یتدور مع الحق حیث دار»^(۱).

«بر شما باد به پسر سمیه که او تا دم مرگ از حق جدا نیست. یا گفت: به هر طرف که او بگردد، حق نیز به همراه او می‌گردد». ابن سعد نیز در طبقات از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است که فرمود:

«أن عمّاراً مع الحقّ والحقّ معه، یدور مع الحقّ أينما دار و قاتلُ عمّار فی النار»^(۲).

«همانا عمّار با حقّ و حقّ با اوست و حقّ هر جا که باشد، او نیز به همان طرف خواهد گشت و قاتل او در آتش است».

همچنین این حدیث از پیامبر اکرم ﷺ بسیار مشهور است که فرمود:

«بأن عمّاراً تقتله الفئة الباغية».

«عمّار، به دست گروه سرکش و نافرمان کشته می‌شود».

۱- استیعاب: ۲ / ۴۸۰.

۲- طبقات ابن سعد: ۳ / ۱۸۷ چاپ لندن.

این حدیث، به طرق متعدّد و از جماعتی از صحابه از جمله: عثمان بن عفّان، امّ المؤمنین عایشه، انس بن مالک، ابوهریره، جابر بن سمره، عبد الله بن مسعود و دیگران نیز نقل شده است.

جالب این است که از جمله راویان این حدیث، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص و ابوالغادیه (قاتل عمّار) هستند. مردم نیز این مطلب را می‌دانستند.

اما معاویه با تأویل باطلی از این حدیث، مردم را فریب داد تا با این کار، هم خود را از مؤاخذه افکار عمومی درباره قتل عمّار، و هم سپاه شام را از شک در این که نکند آنان همان گروه سرکشی باشند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است، نجات داد.

معاویه به حيله‌ای دست زد که در برخی افراد ساده دل، مؤثر هم افتاد؛ وی گفت: «ما عمّار را نکشته‌ایم بلکه آن کسی او را کشته است که وی را با خود به جنگ آورده و او را در برابر نیزه‌های ما قرار داده است».

و این از حيله‌ها و زیرکیهای عمرو بن عاص بود که در ذهن افراد ساده اندیش نیز مؤثر واقع شد.

ابن قیم جوزیه - که خود شاگرد ابن تیمیّه است - می نویسد:
«و از جمله تأویلهای باطل، تأویل اهل شام نسبت به سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که به عمّار فرمود:

«تقتلك الفئة الباغية».

«تو را گروه سرکش و ستمگر به قتل می‌رسانند».

آنان گفتند: ما عمار را نکشته‌ایم؛ کسی او را کشته است که او را به میدان جنگ آورده و در برابر نیزه‌های ما قرار داده است. و این تأویل، با حقیقت و ظاهر لفظ روایت، منافات دارد؛ چرا که قاتل به کسی گفته می‌شود که مستقیماً دیگری را به قتل برساند؛ نه کسی که از مقتول، طلب یاری کند و به همین جهت، آنان که در راستای حق و حقیقت بر دیگران اولی بودند، در رد این تأویل گفتند: آیا رسول خدا و اصحاب آن حضرت که حمزه و سایر شهدا را به جنگ مشرکان برده و آنان را به دم تیغ مشرکان سپردند، قاتل آنان هستند؟^(۱).

اگر بخواهیم به ذکر روایات وارد در بیان فضیلت عمار ادامه دهیم، این مختصر را گنجایش آن نیست؛ زیرا ما در صدد بیان شرح حال او نیستیم و این مبحث را به صورت جنبی آورده‌ایم.

اما آنچه اکنون در صدد بیان آن هستیم، این است که از بزرگترین جرأتها بر خدا و رسول خدا ﷺ این است که چنین جسارت‌هایی به شخصیتی روا داشته شود که عمر خود را با مبارزه و جهاد در راه اسلام و تحمل شکنجه آغاز کرده و با شهادت در راه دفاع از حق و احقاق آن به پایان رسانده است، یا این که او را از

۱- الصواعق المرسله، ابن قیم جوزیه: ۱۰.

فریب خوردگان ابن سبا شمرده و از ملتزمین رکاب و مبلغان او توصیف کنند!! تا دشمنانش را از مؤاخذه و رهانده و آنان را از اعمال ناپسندی که مرتکب شده‌اند، میرا سازند.

ای کاش! لاقلاً این تهمتها را به صورت شبهه مطرح می‌کردند، نه به صورت حکم قطعی. خداوند عمار را رحمت کند که همواره به همراه حق بوده و با باطل نبرد کرد و چنان که رسول اعظم اسلام ﷺ خبر داده بود، با شمشیرهای گروه سرکش به شهادت رسید.

آنان که عمار را چنین توصیف می‌کنند و او را از پیروان ابن سبا به شمار می‌آورند، گناهی نابخشودنی مرتکب می‌شوند و در واقع سخنان پیامبر اکرم ﷺ را درباره او تکذیب می‌کنند.

به همین ترتیب است، جنایتی که در حق صحابی جلیل القدر «زید بن صوحان» مرتکب شده‌اند و او را در رأس داعیان ابن سبا به شمار آورده‌اند. خوب است به صورت مختصر اشاره‌ای هم به احوال او داشته باشیم، تا میزان صحت آنچه این دروغ‌زنان درباره او می‌گویند نیز روشن شود.

۳- زید بن صوحان

زید بن صوحان بن حجر بن حارث، ابو سلمان عبدی، کشته شده به سال ۳۶ هجری قمری است که رسول اکرم ﷺ او را به لقب «زید الخیر» ملقب فرمودند.

[احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف ابا ذر، عمار، و زید بن صوحان] ۱۲۱

زید، از روزه‌داران روز و بیداران شب بود و شبهای جمعه را احیا می‌داشت.

ابن حجر، ابن سکن، ابن ابی‌شیه و دیگران روایت کرده‌اند: «پیامبر اکرم ﷺ درباره زید بن صوحان خبر دادند که یکی از اعضای بدن او، زودتر از خودش به بهشت می‌رود و چنین شد که در جنگ با مشرکان - که گفته شده جنگ نهاوند بوده - دستش قطع شد»^(۱).

ابن عبد البر نیز گفته است:

«از پیامبر اکرم ﷺ با چند سند نقل شده است که آن حضرت در یکی از مسافرتها به خواب سبکی رفته و ناگاه سر برداشته و فرمودند:

«زید و ما زید جُنْدُبٌ و ما جُنْدُبٌ»؛

«زید، چه زیدی! جُنْدُب! چه جُنْدُبی!».

از آن حضرت درباره معنای این سخن پرسیدند. فرمود:

«رَجُلَانِ مِنْ أُمَّتِي؛ فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَتَسْبِقُهُ يَدُهُ [بعض جسد] إِلَى الْجَنَّةِ، وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُضْرَبُ ضَرْبَةً يَفْرُقُ فِيهَا الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ».

«دو مرد از امت من هستند؛ یکی دستش [عضوی از اعضایش]، زودتر از خودش به بهشت می‌رود و دیگری ضربتی می‌زند که حق را از باطل جدا می‌کند».

۱- تهذیب، ابن عساکر: ۳ / ۴۱۰؛ الإصابه: ۲۵۰/۱ (در شرح حال جندب بن کعب).

ابوعمر گوید:

«دست زید در روز [جنگ] جلولا قطع شد و بعدها در جنگ
جمل به همراه علی کشته شد؛ جندب بن کعب نیز قاتل آن جادوگر
است... الخ»^(۱).

کعب نیز در جنگ جمل همراه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود.

زید، از شخصیت‌های موجه و شجاع و جسور بود. وی به همراه
گروهی [از کوفه] به دیدار عمر بن خطاب آمد و عمر او را گرامی
داشته به دست خود برایش زیرانداز پهن کرد و خود، او را از شتر
پیاده کرد و می‌گفت: «ای اهل کوفه! با زید چنین رفتار کنید». و
چون زید خواست بر مرکب خود سوار شود، عمر برایش رکاب
گرفت و به حاضران گفت: «با زید و برادران و اصحاب او چنین
رفتار کنید»^(۲).

سلمان در زمانی که پست فرمانداری داشت، همیشه زید را برای
نماز و خطابه بر خود مقدم می‌داشت. و حافظ ابن عدی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ
روایت کرده است که گفت: رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَنْ يَسْبِقُهُ بَعْضُ أَعْضَائِهِ إِلَى الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ

إِلَى زَيْدِ بْنِ صَوْحَانَ»^(۳).

۱- استیعاب: ۱ / ۵۶۰.

۲- تاریخ ابن عساکر: ۶ / ۱۱.

۳- کنز العمال: ۱۱ / ۶۸۵.

[احادیثی چند از پیامبر ﷺ در وصف ابا ذر، عمار، و زید بن صوحان] ۱۲۳

«هر کس دوست دارد به کسی نگاه کند که یکی از اعضای بدنش زودتر از خودش به بهشت می رود، به زید بن صوحان نگاه کند».

ابن عساکر گوید:

«و این روایت را خطیب بغدادی و ابویعلی نیز نقل کرده‌اند. و گفته است: دست او در جهاد با مشرکان قطع شد و او پس از این حادثه، عمری زندگی کرد تا در جنگ جمل کشته شد»^(۱).

و زید وصیت کرد که چون کشته شد، او را با لباسهایش دفن کنند و پیش از کشته شدن نیز گفت: ای امیر مؤمنان! دستی را دیدم که از آسمان به من اشاره می کند که بیا و من به آن دست ملحق خواهم شد»^(۲).

در هر حال، آنچه موجب تأسف و تألم شدید است، غفلت بسیاری از نویسندگانی است که درباره تاریخ اسلام قلم زده‌اند؛ چرا آنان در برابر این افسانه، همچون یک محقق، استوار موضع نگرفته‌اند بلکه آن را با کمال تساهل نقل کرده و با شرح و بیان این داستان، ریشه آن را در جامعه عمیق‌تر و شر آن را بر امت اسلام، مضاعف کرده و در عین حال، گمان می کنند که کار خوبی هم انجام داده‌اند.

۱- تاریخ ابن عساکر: ۶ / ۱۱.

۲- ما در کتابی که تحت عنوان «تاریخ الکوفه» نوشته‌ایم، شرح حال زید را به تفصیل آورده‌ایم.

اگر این افراد به واقعیت بازگردند، خود را در برابر مجسمه‌ای خواهند یافت که با دست صاحبان اغراض سیاسی و با هدف گمراه کردن مردم، با اوهام باطل تراشیده شده این جا و آن جا منتشر گردیده و ذهن بزرگ و کوچک را با احساساتی بی اساس، مشغول کرده است.

آرزوی ما این است که روزی امثال این داستان و دیگر خرافاتی که نزاع سیاسی و درگیری عقیدتی به وضوح از پس آنها آشکار است، در پرتو تحقیق علمی محض و به دور از تعصب و جبهه‌گیری، مورد بحث و بررسی قرار گیرد، تا حق آشکار گردد که حق به پیروی سزاوارتر است. این اباطیل ابداء وجود خارجی نداشته بلکه شباهی خیالی هستند که به ناچار محکوم به زوال می‌باشند.

ما به این نکته اطمینان داریم که تا وقتی علم، سخنی برای گفتن دارد و عدالت، نیروی حکمیت خود را از دست نداده چنین مسائلی هرگز پایدار نخواهد ماند؛ اینها به ابرهایی می‌مانند که به ناچار رفتنی هستند؛ گردنه‌هایی طی شده و حجابهایی که برداشته خواهند شد.

ما بر اساس دانش و عدالت می‌نویسیم و چه زیباست که انسان بر اساس موازین دانش سخن بگوید و چه چیز با شکوه‌تر از «عدل» است، پس از آن که به وسیله دانش شناخته شود؟ بنا بر این، حکم کردن بر چیزی پیش از شناخت آن، گناهی نابخشودنی است.

چکیده بحث

این تحقیقی بود که ما به صورت مختصر درباره تأثیر مستشرقین در فرهنگ و تاریخ اسلامی مان ارائه کردیم؛ تاریخی که برای دستیابی به اطلاعات زندگی نیاکان و گذشتگان خود، بدان نیازمندیم.

در همین بحث فشرده دیدیم که نویسندگان جهان اسلام چگونه درباره مسائل، تحقیق و بررسی می کنند و دانستیم که تحقیقات آنان بر اصول علمی، قواعد منطقی و واقعیات بیرونی مبتنی نبوده پژوهشهایی محدود است که دیوارهای تعصب را نشکسته و مرزهای سهل انگاری در نقل را پشت سر نهاده است؛ پژوهشهایی از سر تقلید، نه مبتنی بر تحقیق و ملاحظه امور واقعی.

آنان رویدادها را با عینک دیگران می بینند؛ آن هم دیگرانی که حقایق را وارونه می کنند تا افکار ما را به قالبهایی در آورند که خود ساخته بر ما تحمیل می کنند؛ چهارچوبهایی که ابداعی به واقعیات نداشته توهماتی بیش نیستند و ما را در دام احساسات گمراه کننده و تعصبات کور می اندازند.

قبلاً هم به ضرورت توجه به خطر مستشرقان، اشاره کردم؛ مستشرقانی که از راههای مختلف، با پراکندن سم تفرقه سعی در جلوگیری از تمسک مسلمانان به تعالیم دینیشان و فروپاشی بنای وحدت آنان دارند تا بر ویرانه های آن دژهایی بسازند که ضامن

تحقق اهداف دشمنان اسلام و برآورنده آرزوهای آنان باشد. و اگر بگویم که پدیده شرق شناسی غربیان، راه نفوذی برای اهداف استعمارگران و وسیله‌ای از وسایل سیطره آنان بر ملت‌های مسلمان است، سخنی به دور از واقعیت نگفته‌ام و دیدیم که چگونه زیر پوشش تحقیق درباره اسلام، سموم خود را پراکنده و اهداف خود را محقق می‌کنند.

چه این که روشن شد، بسیاری از نویسندگان مسلمان نیز فریفته شیوه‌های فریبکارانه و الفاظ پر زرق و برق آنان شده و بدون تفکر و تحقیق، به نقل آنها پرداخته بلکه نظریات آنان را در مباحث خود آورده و جایی برای تحقیق از واقع، باقی نگذاشته اند و توجهی به آنچه به تعصب، اسلامش می‌خوانند، ندارند.

ما امیدواریم که نویسندگان نسبت به خطر این آرا و افکار و زیانهای این مباحث متن‌به‌شوند؛ مباحثی که همواره با خلط و گمراهی و تشویه و فریب آمیخته بوده است.

من در این کتاب و جلد‌های قبل، به نقد این گونه نویسندگان پرداخته‌ام که با مسائلی دور از واقع، به شیعه خورده می‌گیرند و بدون انصاف و تدبیر، بر آنان می‌تازند!!

من هرگز در مجال نقد آنان، به خود خیانت نکرده کوتاه‌ای ننموده‌ام و میدان را برای احساسات و تأثر از عبارتهای زنده و سخنان باطل و کنایه‌آمیزی که دیده‌ام، باز نگذاشته و از شیوه خود در نقد

– که همانا استقامت در نقد و وزانت در ردّ نظریات مخالف است –
تخطی نکرده‌ام.

اما بعضی از شأن خود کاسته و به سطوح پایین تنزل کرده به
وادی جرّو بحثها و جدلهای بی‌فایده سقوط کرده و با بهم بافتن
کلمات پوچ و بی‌معنا تهمت روا می‌دارند، ولی ما از سخنان آنان و
پاسخ دادن به آن سخنان، روی گردان شدیم و این قبیل نوشته‌ها را در
سبد کاغذهای باطله انداختیم.

در پایان نیز می‌گوییم:

زمانه با همه آنچه در آن است، در گذر است و با همه حوادث
دردآلود و بازی کردن غرض‌ورزان با سرنوشت امت و به جان هم
افتادن آنان بر سر قدرت و استفاده آنان از وسایل مختلف برای ایجاد
تفرقه میان صفوف امت اسلام، می‌گذرد.

در عین حال، بلای تفرقه به جان امت اسلام افتاده و از آن، جز
خسارت و نابودی، چیزی حاصل نمی‌شود. از خداوند سبحان مسألت
می‌کنیم به امت اسلام، وحدت کلمه عطا کرده یکپارچگی آنان را
زیاد و روح محبت و تسامح را در آنان دمیده و آنچه برای رسیدن به
خشنودی پروردگار و نیل به سعادت لازم است، به ایشان عنایت
کند که او شنوا و اجابت کننده است^(۱).

۱- قبلاً در مقدمه گذشت که این جزوه، یک مبحث مستقل از کتاب ارزنده «الامام
الصادق و المذاهب الاربعه»، تألیف نویسنده و متفکر اسلامی، مرحوم شیخ اسد حیدر
نجفی است.